


جواد بشری
j.bashary@ut.ac.ir

پابریگ (۱۵)

۶۱-۹۰



شرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چکیده: نوشتار حاضر، سیزدهمین شماره از سلسله انتشاراتی است که بر یافته های تاریخ ادبیاتی، متن شناسی و نسخه شناسی تمرکز دارد. برخی از منابع معرفی شده و مطالب مطروحه در این شماره به شرح ذیل است:

دستنویسی کهن از تاج التراجم در کتابخانه قلیچ علی پاشا تکمیل رباعی ای درباره سفینه ها و جریده های کهن حاوی خطوط علما و فضلا تفکیک رساله نزهة الکتاب حسام خوبی از جنگ یا جنگ های شعری متقدم دودستنویس دیگر از دیوان جلال الدین عتیقی

زندگی خودنوشت حسین دانش اصفهانی (پدرام)

توضیح رجالی علامه قزوینی درباره درگذشت مارکوارت

استاد مینوی و دورانی با علامه قزوینی

ستایش دکتر قاسم غنی از کتابخانه سعید نفیسی در نامه ای به علامه قزوینی

دیوان حافظ تصحیح شده علامه قزوینی در دانشکده ادبیات

کلیدواژه: تاریخ ادبیات، متن شناسی، نسخه شناسی

Pābarg (Small Notes) 15

By: Javād Bashari

Abstract : The present paper is the fifteenth paper which focuses on the findings related to the history of literature, textology, and codicology. Some of the introduced sources and provided information are as follows:

- An ancient manuscript of *Tāj at-Tarājem* in Qilich Ali Pāshā Library.
- Completing a ruba'ī (quatrain) about the old collection of poems and newspapers which contained scholars' handwriting.
- Differentiation between Hesām Khuie's Treatise *Nuzhat ol-Kitāb* and the early collection of the poems.
- Two more handwritten manuscripts from Jalāleddin Afīqi's collection of poems.
- Hussein Dānesh Isfahāni (Pedrām)'s autobiography.
- Allāme Qazvīni's rijālī explanation regarding the death of Mārkwārt.
- Mašter Mīnavi and the time he spent with Allāme Qazvīni.
- Dr. Qāsim Ghani's praising Sa'īd Naftsi's library in a letter he wrote to Allāme Qazvīni.
- Hafez's *Divān (Collection of poems)* corrected by Allāme Qazvīni in the College of Literature.
- Key words:** History of literature, textology, codicology.

- المخالصة: المقال الحالي هو الحلقة 15 من سلسلة مقالات تتمحور حول ملاحظات للكاتب عن تاريخ الآداب والنصوص والنسخ الخطية.
- والحلقة الحالية تتضمن استعراضاً لعدد من المصادر وبعض الملاحظات النقدية عليها، وهي:
- 1. نسخة خطية قديمة من تاج التراجم موجودة في مكتبة قلیچ علی پاشا.
- 2. تکمیل أحد الرباعيات حول الدوريات والمجلات القديمة، يتضمن خطوطاً للعلماء والفضلاء.
- 3. انتزاع رسالة نزهة الکتاب لحسام الخوئي من ثنايا المجاميع الشعرية المتقدمة.
- 4. نسختين خطيتين أخريين من ديوان جلال الدين عتيقي.
- 5. السيرة الذاتية لحسين دانش الأصفهاني (پدرام).
- 6. توضيحات رجالية للعلامة القزويني حول وفاة مارکوارت.
- 7. الأستاذ مینوي وأيامه مع العلامة القزوینی.
- 8. إشادة الدكتور قاسم غني بمكتبة سعید النفیسی في رسالته للعلامة القزوینی.
- 9. ديوان حافظ بتصحيح العلامة القزوینی في مكتبة كلية الآداب.
- المفردات الأساسية: تاريخ الآداب، النصوص، علم المخطوطات.

پابگ ۱۵

— جواد بشری

۱. دستنویسی کهن از تاج التراجم در کتابخانه قلیچ علی پاشا

در میان فایل‌های دستنویس‌های بررسی شده در محل کتابخانه سلیمانیه در سفری به سال ۱۳۹۱ (دسامبر ۲۰۱۲) به استانبول، دستنویسی کهن به زبان فارسی در موضوع تفسیر قرآن رؤیت شد که به سبب فراهم نبودن امکانات مقایسه و شناسایی اثر در محل کتابخانه، تصویر آن تهیه و پس از بررسی کوتاهی روشن شد که با دستنویس نفیس و کهنی از تفسیر «تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم» روبرو هستیم. این دستنویس اینک به شماره ۹۹ قلیچ علی پاشا^۱ در کتابخانه بزرگ سلیمانیه نگهداری می‌شود، حاوی ۲۱۹ برگ است و براساس قرائن ظاهری کتاب پردازی و خط، برمی‌آید که به احتمال بسیار در حوالی نیمه سده ششم هجری، یا حتی قبل از آن، کتابت شده باشد. تاریخی در خود دستنویس دال بر زمان کتابت و نام کاتب وجود ندارد، اما یک «ولادت‌نامه» در برگ عنوان مورخ ۶۹۶ ق به چشم می‌خورد با این عبارات: «ولادة دختر ج... زکی دام توفیقه فاطمه خاتون دام هشتم ماه مبارک شعبان سنه سته و تسعین و ستمایه، انبتها الله نباتا حسن». مهروقف کتاب نیز که به زمان متأخرتری (احتمالاً قرن سیزدهم هجری) تعلق دارد، در همین صفحه دیده می‌شود؛ و نیز یک دایره با رسم‌هایی پرگاری که گویا برای طراحی شمسۀ نفیسی که هیچ‌گاه اجرا نشده، نگاشته شده است. این دستنویس از ابتدای تفسیر سوره اعراف را به تفاریق داراست.^۲

درباره تصحیح متن تاج التراجم، لازم است اشاره شود که اینک پس از گذشت بیش از دو دهه از چاپ مجلدات ابتدایی اثر (سه جلد نخست، در سال ۱۳۷۵)، امکانات بسیار بهتر و نسخه‌های تازه‌شناسایی شده مهمی در اختیار است^۳ که لازم است طی تلاشی گروهی و دقیق، مجلدات پیشین بازتصحیح شود و سایر مجلدات نیز در پی آن آماده و منتشر گردد. برای نمونه، به ارزشی که یک دستنویس تازه‌یاب مانند دستنویس قلیچ علی پاشا می‌تواند در مطالعات تصحیح آینده این متن داشته باشد، به اجمال اشاره می‌شود. هر نسخه کهن این تفسیر که در اختیار مصححان قرار داشته، در عین کهنه‌بودن و اصالت بسیار، اغلب تنها حاوی چند جزء از اجزاء پر حجم اثر بوده است. از این رو، برخی بخش‌ها به ضرورت، فقط براساس یک یا دو دستنویس سنجش و منتشر شده است. فی‌المثل، همین بخش مربوط به آغاز سوره اعراف، تنها در این دستنویس‌های مورد استفاده مصححان قرار داشته است:

- گن (گنج بخش)، نسخه از سده پنجم یا اوایل ششم هجری؛

- باد (بادلین اکسفورد)، مورخ ۹۴۷ ق.

در حالی که دستنویس قلیچ علی پاشا، در بسیاری موارد ضبط‌هایی متفاوت را عرضه می‌کند، بایستی اعلام کرد که در چنین مواردی، استناد کردن به ضبط تنها یک دستنویس، و نادیده انگاشتن ضبط‌های سایر نسخه‌های کهن، تبعاتی به دنبال خواهد داشت؛ از جمله آن‌که پس از چاپ شدن، تمامی استنادهای مطالعات سبک‌شناسی، واژه‌شناسی و زبان‌شناسی، و در یک کلام «متن‌شناسی»، بر ضبط‌هایی استوار

۱. شماره دستنویس در این مجموعه ابتدا ۹۷ بوده که بعدها به ۹۹ تغییر یافته است.

۲. برای روشن شدن محتویات دقیق آن و نیز افتادگی‌ها یا جایجایی‌هایش، بررسی بسیار دقیقی لازم است.

۳. تعداد دستنویس‌های کهن تاج التراجم، بیشتر از سایر تفاسیر کهن فارسی است، به طوری که شاید بتوان به حدس اعلام کرد که این متن تفسیری، شاید پرنسخه‌ترین تفسیر پیش از عهد ایلخانان در زبان فارسی باشد. برای یک نمونه بسیار نفیس و کهن دیگر از این تفسیر که پس از چاپ سه جلد نخست شناسایی شد، رک: «دستنویسی اصیل از تاج التراجم»، صص ۲۳-۲۵.

خواهد شد که یک مصحح از روی دست‌نویس واحدی که تنها امکان او برای مقایسه و انتخاب متن بوده برگزیده است. اینک پس از حساسیت فهرست‌نگاران و نسخه‌شناسان مطالعات تفسیری بر روی این متن از اواخر دهه هفتاد به این سو (به سبب چاپ شدن بخش‌های نخست این تفسیر)، می‌توان دست‌نویس‌های فراوانی را از این اثرگرد آورد و بر مبنای آن‌ها و به مقتضای شرایط کنونی، تصحیحی نسبتاً انتقادی تراز آن عرضه کرد. دست‌نویس تازه‌یاب، در بخش آغازین و در بیان مشخصات سوره اعراف، به جای عبارات متن چاپ شده، چنین دارد: «این سورت مکی است و آیات‌هاش^۴ دویست و شش است اندر عدد مدنی و پنج اندر عدد کوفی^۵ و کلماتش سه هزار و هشتصد و بیست و پنج است و حرّوفش سیزده هزار و هشتصد و هفتاد و هفت است. و روایت کند ابی‌بن کعب از بیغانبر^۶ صلی الله علیه و آله که هر که سوره الاعراف بخواند^۷ خدای عز و جل میان وی و میان ابلیس سپری^۸ کند و آدم روز قیامت شفیع وی باشد و اینست: ...» (۱ب). همین بخش برای نشان دادن جدایی ترکیب‌بندی عبارات و تفاوت واژگان و ضبط‌های این دست‌نویس با متن چاپی (بر اساس نسخه گنج‌بخش) بسنده است و به وضوح نشان می‌دهد که هر دست‌نویس کهنی از این متن، چه نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده تصحیح آن خواهد داشت.

دست‌نویس تازه‌شناسایی شده، حاوی برخی ویژگی‌های املایی یا زبانی نیز هست که توجه به آن‌ها در یک نگاه وسیع و تخصصی شاید به روشن شدن اقلیم کتابت آن یاری رساند. برای نمونه، گاهی زیر حروف «ر» و «د» برای تمایز آن‌ها از «ز» و «ذ» (حتی ذال معجم پس از مصوّت)، یک نقطه کتابت شده و یا روی حرف «ر»، علامت ۷ کوچکی رسم گردیده است. همچنین زیر حرف «س»، برای تمایز از «ش»، گاهی سه نقطه قرار دارد. «گ» (فارسی) نیز در شماری از واژگان با قرار دادن سه نقطه روی آن، از «ک» متمایز شده است که از نمونه‌های پراهمیت آن می‌توان به ضبط «کرگس» در برگ ۵ الف اشاره کرد. برخی واژگان نیز مشکوک شده که لازم است به دقت واکاوی شود. تنها برای عرضه چند مثال، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «دویست» (۱ب)؛ «زفانه»^۹ «۲ الف»؛ «سُبک» (۲ الف)؛ «بُذران» [= پُذران] (۴ب)، «جوان» (۶ب)، «شُدّه» [= شده] (۷ الف)، «بَبیْمُؤْم» (۷ الف)، «بُسِر» و «بُسِر» (هر دو در برگ ۷ب)، «کَشْتَه» (۸ الف)، «خُویش» (۸ الف)، «بَنج‌شَنَبَه» (۸ب)، «بِرأورد» (۹ب) و «خُواندندی» (۹ب). در ضبط مصدر «افکندن» (طبق ضبط مشهور کنونی زبان فارسی) در برخی موارد با فاء عجمی اما با سه نقطه روی پایه «و» (و نه «ف») روبرو هستیم؛ اوکنذ (با سه نقطه روی «و») (۳ب، سطر ۸). همچنین نمونه ادغام کمیابی در این ترکیب به چشم می‌خورد: «هَرُوزی» [= هر روزی] (۳ب، سطر ۱۷) و واژه سرخ با املای «صرخ» (۷ب و غیره) و همچنین «صرخ» (۸ب)، هر دو صورت، آمده است (۷ب). ضبطی نیز که در متن چاپی به شکل «بگسست» (نسخه گنج‌بخش) و در نسخه بدل آن (دست‌نویس سده دهمی بادلین) به صورت «بگسیخت» آمده، در این دست‌نویس «بگسخت» (۹ الف) است که ضبط پراهمیتی است.

۴. چنین است در این دست‌نویس و نیز دست‌نویس اساس این بخش در متن چاپی (گن): آیات +ها. در حالی که دست‌نویس بادلین، ضبط «آینها» را که ضبط متأخر است عرضه می‌کند.

۵. چاپی: و جمله آیات‌هاش دویست و شش است اندر عدد حجازی و کوفی [که به نظر می‌رسد حاصل ادغام ناصحیح دو جمله بوده است].

۶. چنین است در اصل: بیغانبر، و نه بیغامبر. در سایر موارد نیز این واژه در نسخه قلیچ علی پاشا اغلب به همین شکل ضبط شده است.

۷. = که وی

۸. آسیب‌دیدگی نسخه.

۹. چاپی: ستری [تصویر دست‌نویس گنج‌بخش در این موضع، جداگانه بررسی شد که «ستری» داشت، برگ ۳۸۱ب]

۱۰. ضبط چاپی (نسخه گنج‌بخش): زوانه (ص ۷۱۲ چاپی).

این سوره تکلی است و ایاتش در و بیست و شش است از هر عددی پنج از عدد کوی که کلمات
 سه هزار و هشتصد و بیست و پنج است و هر وقت سی هزار و هشتصد و هفتاد
 و هفت است و در وقت کوی که از میغان بر صلی الله علیه کوی گفت هر که پیوره الاعراف
 بخزای عزوجل میان می و میان ابلهین سپری کند در آن روز قیامت شفیع وی باشد و نیست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْمُرْسَلَاتُ انزَلَ إِلَيْكَ فَالْيَوْمِ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ
 همه از فضل الهی است که در این کتاب در دو سوره از هر دو می آید در دل تو تنگی از آن

لَتَنْزِيلِهِ يَرْجُونَ لِلْمُؤْمِنِينَ اسْمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ فَرَّزَكُمْ
 تا برسانی از خلقان را و بنده است و نماز را و کوی ایستاد انصاف کند از کوی و فرستاده از شما از خدای شما

لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا ذُكِرُوا وَ كَثُرُوا قَرِيبَةً
 و تا نیست که از دین خدای یاران دیگر را و آن که بود بزرگترند پسند از شما و جد بوده است از شما

أَهْلِنَّا هَاجَاهَا بِأَسْمَاءِ بَنَاتٍ لَّهُنَّ مَوَالِيُونَ فَسَاكَنَاتٌ
 که از اهلا کردیم که این بندگان غراب ما نیست یا روز از حال قبوله ایشان پس نبود

دَعَا لَهُمْ أَرْجَاهُمْ بِأَسْمَاءِ الْأَنْفَالِ أَنْفَالُ أَنْفَالُ أَنْفَالُ أَنْفَالُ أَنْفَالُ
 دعا و کسار ایشان آنکه که امر ایشان را در ماکر آنکی گفتند و با سب کاران بود بر و خوشی و خود بر سب

فرزند بآن غار آنجا می بودند تا شب اندر آمدن چون قصد کردند که از آن غار بیرون آیند آن غار
 فرود آمد و ایشان گشته شدند همه پس گروهای که خبر داشتند از مردمان ربه شدند و طلب
 ایشان ایشان گشته یافتند باز کردند و با ناک می کردند و بزرگ ربه و می گفتند صالح را از آن
 پس که بیرون ایشان گشت تا اکنون که ایشان را اینسر گشت و همه مردمان ربه فراموش کردند که
 نافع و میسر آگشتند **صلح** اسحق بسیار گوید که این قصد کردن نه تن گشتن صالح
 از سر آن بود که ایشان نافع را گشتند و صالح گفت اکنون غراب اینرا بخار سزد و آن بود که
 بندگمانا نافع را گشتیم صالح را اینسر گشتیم اگر دروغ می گوید تا شعرا و کفایت افتاد پس ایشان
 آمدند بخانه وی و قصد گشتن وی فرستند که از ایشان اسلک سار کردند تا گشته شدند چون بیسر
 باز می شنیدند با قوم خویش ایشان اینرا از طلب تو مر خویش ایشان گشته یافتند و نافع صالح گشته
 است ایشان را و قصد کردند که بر آگشتند پس املا نیت صالح فراموش کردند و گشتند و بر آگشتند
 کوی شمار اندر آب و عین کرده است اگر دروغ می گوید آنکه او را گشتند و اگر راست است می گوید
 خبر حقایق بر خویش گنبد و **صلح** می گوید آن مرد ربه را چون بسوزد باشد
 و قوی گشت پیشبیت با او وی بیخوردن ایشان شراب می خورد و بد حاجت افتاد با نافع
 یک شراب بر آن بسیار بزدان روز نوبت نافع را بود ایشان هیچ آب نیافتند پس گفتند ما
 چه خواهیم کرد در این نافع را و شنید و بر آگشتن آب که وی می خورد ما فرگشتند و فر اجهار بای
 خویش ربه هم می مانند از پیشتر دیم گفت اگر خواهی من در بر آگشتم گفتند آری و آن قول
 پیشین معروف تر است اندر میان اهل تو آنچه کی افتاد و اخبار من چنانست کی خدار
 تا نافع نافع بود پس چون فرود آمدن نافع با آن هفت تن بگر قصد کردند گشتن نافع خدار از سر
 سگلی پیشبیت بر راه نافع و صدراع از سر سگلی دیگر چون نافع برید از اینر صدراع بگریخت
 بیفکند بر حمله سیاق وی کرد و خدار بر شمشیر جمله ای کرد و شمشیر بر ساق نافع زد
 نافع سوختاد و با نکی بگردن ناخنده وی می رسند و وقت مردمان این به کشت نافع را قیمت
 کردند و بخوردند و آن نافع بگرخت و بر کوهی بلند شد که و بر اصغر خوانند بزرگ

چون

۲. تکميل رباعي اي دربارۀ سفينه‌ها و جريده‌هاي کهن حاوي خطوط علما و فضلا

اطلاعات نظري مربوط به سفينه‌ها، جنگ‌هاي شعري و مجموعه‌هاي ادبي کهن به زبان فارسي، چندي است به صورت جدّي موضوع چند نوشته جداگانه قرار گرفته و خوشبختانه پس از مقاله کلاسيک و هميشه جاويد مرحوم محمدتقي دانش‌پژوه دربارۀ سفينه‌ها و جنگ‌هاي فارسي، چند گام تازه برداشته شده است. يکي از ادوار مهمي که مع‌الاسف هيچ دستنويسي از سفينه‌ها و جنگ‌هاي فارسي از آن دوران برجاي نمانده، سده ششم هجري است. از آن دوران، تنها چند اطلاع خام در دست که برخي از آن‌ها، مانند توضيحات راوندي در راحة الصدور، بارها مورد توجه قرار گرفته و برخي نيز، ابداً محل توجه نبوده است. بر مبناي شماری از اين اطلاعات نظري، مشخص مي‌شود که در برخي سفينه‌ها، مطالبی به خطوط علما و فضاي قرن ششم وجود داشته و اين شيوه از مجموعه پردازي که در سده هشتم هجري به «جريده» سازي نامبردار شده، حداقل از اواخر سده ششم يا اوایل سده هفتم هجري در قلمرو زبان فارسي رواج داشته است. في‌المثل، عوفي به برخي از اين سفينين حاوي خطوط بزرگان، مراجعه و از آن‌ها نقل کرده است: «و بخط او [= تاج‌الدين آبي] ديدم در سفينه نجيب‌الدين الايبوردي نوشته بود: دي خواجه نجيب احمد باوردي / گفتا چوتواز باغ هنر با وردی // اوراق سفينه مراتبين ده / زان باغچه کز کلبن طبع آوردی»^{۱۱}؛ و نيز «و بخط قاضي امام فخرالدين [دمراحي] ديده در سفينه‌اي دو بيتي: ...»^{۱۲}.

اينک اطلاع ديگري که از تکميل يک رباعي کهن، احتمالاً مربوط به همين سده ششم يا نهايتاً اوایل سده هفتم هجري هجري، حاصل مي‌شود، مورد بررسي قرار مي‌گيرد. در ديباچه شهاب‌الدين محمد زيدري نسوي، منشي جلال‌الدين منکبرني، بر رساله مشهورش موسوم به نفثة المصدور (احتمالاً پديدآمده ۶۳۲ق)، تک بيتي آمده که از وزن آن مي‌توان دانست که احتمالاً بيت دوم يک رباعي است:

من غرقه دريای غم کس گوید با غرقه که «بر سفينه نقشي مي‌کن»^{۱۳}؟

خوشبختانه در ديباچه‌اي که اسماعيل بن رضی‌الدين بابا قزويني، سراينده دوران مغول در گذشته در اوایل سلطنت ابوسعيد ايلخاني (حک. ۷۱۷-۷۳۶ق) در سلطانيه، بر منتخبي از ديوان خویش نگاشته، صورت کامل اين رباعي هست و از آن مي‌توان نتايج مهمي در راستاي توضيحات آغازين حاصل کرد. چنين است متن رباعي مزبور:

گفتي که درين سفينه ز انواع سخن بيتي دو سه نقش کن ز نويا ز کهن

من غرقه دريای غم، کس گوید با غرقه که «در سفينه نقشي مي‌کن»^{۱۴}؟

با يافت شدن بيت نخست، بافت خيالي که شاعر بر مبناي آن يک گفتگوي دوسويه را ايجاد کرده، وضوح مي‌يابد: شخصي از صاحبان و گردآورندگان سفينين ادبي، از عالمي يا فاضلي درخواست مي‌کند که از سروده‌هاي قدما، اشعار معاصران يا حتي از ثمره طبع خود، مطالبی برای او در سفينه ملکی وی ثبت کند. مخاطب نيز، از اين کار سرباز مي‌زند و پاسخ مي‌دهد که به سبب اندوه فراواني که به او هجوم آورده و او را

۱۱. لياب الالباب، ص ۱۳۰.

۱۲. همان، ص ۲۳۷.

۱۳. نفثة المصدور، ص ۳.

۱۴. چنين است «در» به جای «بر» (ضبط نفثة المصدور).

۱۵. «ديوان اسماعيل بن بابا قزويني»، ص ۲۹۵.

گویی غرق دریای غم کرده، نمی‌تواند چنین کند و از خواهش‌کننده نیز متعجبانه می‌پرسد که: آیا کسی به یک غریق، می‌گوید که بر روی این سفینه که در جوار آن در حال غرق شدنی، نقشی رسم کن؟

بی‌شک بازی ایهامی که با لفظ «سفینه» شده، محور هنرنمایی سراینده گمنام رباعی است. زمان سرایش رباعی، دانسته نیست، اما از آنجا که در کتاب زیدری مورد استفاده قرار گرفته، می‌توان گمان برد که نهایتاً از اوایل سده هفتم هجری است. عهدی که عوفی نیز در همان ایام، از سفینه حاوی خطوط علما و فضلا یاد کرده، و از این رو می‌توان قدمت «جریده‌پردازی» را در زبان فارسی، تا آن روزگار به عقب برد؛ سستی که در سال‌های اخیر، مشهورترین نمونه آن را «بیاض تاج‌الدین احمد وزیر» از سده هشتم هجری ذکر می‌کنند.

۳. تفکیک رساله نزهة الکتاب حسام خویی از جنگ یا جنگ‌های شعری متقدم

رساله نزهة الکتاب، یکی از آثار نسبتاً پرنسخه حسام‌الدین حسن خویی است که بر اساس چند دستنویس، به چاپ رسیده است.^{۱۶} یکی از دستنویس‌های متأخر آن که مورد اعتنا قرار نگرفته و تنها گویا یک بار برای همیشه در فهرست ناقص و پرخطای کتابخانه سنا (اینک مجلس شماره ۲) معرفی شده، دستنویس شماره ۱۷۸ سناست.^{۱۷} مجموعه ۱۷۸ سنا، حاوی چند بخش بعضاً پراهمیت در موضوع منشآت فارسی است که در سده سیزدهم هجری رونویس شده است. اما چنان‌که مرحوم حسینعلی باستانی راد در فهرست راهنمای آغاز نسخه به خط خود تلاش کرده تا اهمیت قسمت‌های آن را نشان دهد، شماری از مکتوبات و منشآت سده نهمی در این دفتر وجود دارد که بر ارزش بخش‌های آن می‌افزاید. در حالی که هنوز تصویر روشنی از حسام‌الدین خویی در منشورات رایج پیرامون باستانی راد وجود نداشته، او درباره «نزهة الکتاب» برخی مطالب نادرست عرضه نموده که احتمالاً آشفستگی اوراق دستنویس باعث چنان خطایی شده است.

روشن است که حسام خویی را ارتباطی با سده نهم هجری نیست. اما مطالب موجود در فهرست سنا، از معرفی نامه باستانی راد نیز بسیار پرخطاتر و ناکارآمدتر است. در فهرست سنا، تنها به وجود این بخش‌ها در مجموعه اشاره شده است:

«مجموعه، دارای دو رساله... ۱. نزهة الکتاب و تحفة الاحباب: از حسن بن عبدالمؤمن خویی، بنام ابوالحرب یولوق ارسلان بن حسام‌الدین الپیورک بن امیرچوپان به سال ۷۸۴ ساخته شده... دارای چهار بخش: ۱. صد آیت قرآن در مقاصد متفاوت ۱-۸؛ ۲. صد و پنج کلمه حدیث مصطفی (ص) در اغراض متباین ۸-۱۴؛ ۳. پنجاه و پنج کلمه در نصایح حکماء و خلفاء و فصحاء و شعراء در مآرب متفرقه ۱۴-۶۹؛ صد بیت تازی مترجم به صد بیت فارسی در مطالب مختلف ۶۹-۱۲۳ // ۲. رساله انیس العاشقین: از رامی ۱۲۳-۱۴۱».

۱۶. مجموعه آثار حسام‌الدین خویی، صص ۲۹-۳۴؛ ۱۵۵-۲۱۹. دستنویس قدیم دیگری نیز از این کتاب، در کتابخانه مرعشی به شماره ۱۶۵۱۹ نگهداری می‌شود که جزویک مجموعه کهن مورخ ۷۴۴ق به خط یحیی بن حاج سعدالدین، قرار دارد (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲، صص ۴۱-۴۹). این مجموعه جداگانه نیز از یابی و معرفی شده و به وجود این رساله در آن اشاره رفته است («مجموعه یحیی بن سعدالدین مورخ ۷۴۴ق»، صص ۲۲-۲۳)؛ مقاله‌ای که هرچند در مجله مطبوعه کتابخانه مرعشی و پیش از چاپ فهرست مربوط به این نسخه منتشر شده، از دید فهرستنگار این نسخه پنهان مانده است.

۱۷. فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا، ج ۱، ص ۸۷.

به نظر می‌رسد کاتب دستنویس سنا، یعنی ملاالله‌ویردی خلف مرحوم [...] محمد طهرانی، که حوالی نیمه نخست سده سیزدهم هجری این دستنویس را به خط ناساز خویش کتابت کرده^{۱۸}، در استنساخ رساله حسام خوبی، دستنویسی را در اختیار داشته که یا خودش، و یا مادر نسخه‌اش، چند ورقی از یک یا چند جنگ نظم و نثر تدوین شده در عهد صفوی یا پیش از آن را لابلائی برگ‌های نزهة الکتاب جای داده بوده و طهرانی نیز بدون توجه به این افزوده غیراصولی، کل آن اوراق را استنساخ کرده است. بسیار عجیب است در حالی که باستانی راد تلاش کرده تمامی مطالب آن جنگ نظم و نثر را در معرفی نامه خود بگنجانند، دانش‌پژوه-انواری، اندک توجهی به مطالب سودمند او نکرده و از آن گذشته اند (رک: تصویر صفحه مربوط به توضیح باستانی راد که در ادامه عیناً خواهد آمد).

در واقع نزهة الکتاب خوبی، تنها بخش اندکی از اوایل این مجموعه را در برگرفته و تا کلمه پنجاه و پنجم از قسم سوم را داراست (صص ۱-۱۸). از نیمه صفحه ۱۸ به بعد -که دیگر هیچ ارتباطی با نزهة الکتاب ندارد- به خط مشکئی و غیرمتمایزکننده‌ای، «بسمله» قرار دارد که گویا از دید فهرستنگاران سنا پنهان مانده و بخشی بدون هیچ دیباچه یا سرآغازی، با این بیت آغاز شده است:

جهان مطاع شها خسروا خداوندا
بدانچه وصف تو گویم هزار چندانی
بهر کجا که رسد همت بلند عروج
ز روی رتبه چو بینم تو برتر از آنی...

پس از چند بیت دیگر در ادامه همین شعر، عنوان «هم در این معنی است» به شنگرف کتابت شده و شعر جدیدی آغاز شده است. کاتب طهرانی دستنویس سنا، گویی دانسته که کتاب خوبی به همین جا ختم می‌شود و از این پس، و صله ناهمگونی را شاهد بوده که به هر شکل، آن را استنساخ کرده است؛ اما درک کرده که این بخش، هیچ ارتباطی با رساله کم حجم خوبی ندارد. از این رو به تصور خود با نوشتن «بسمله» برای آن آغازی ترتیب داده است. از این صفحه تا اوایل صفحه ۳۴، ابیاتی کتابت شده که اشتراکشان آن است که همگی در دعای ممدوح در انتهای شعر ستایشی هستند و گویا از این بابت کنار هم قرار گرفته‌اند تا وجه آموزشی داشته باشند. بنابراین به نظر می‌رسد این بخش، قسمتی از یک سفینه با تبویب موضوعی باشد که بخش حاضر، قسمتی است که به تأیید و دعا برای طول عمر ممدوح اختصاص داشته است. از صفحه ۳۴ به بعد نیز، مطالب متنوعی در مجموعه هست که بخشی از آن را که اختصاص به مکتوبات و منشآت سیاسی و ادبی داشته، مرحوم باستانی راد فهرست کرده است. بخش مورد توجه در این گفتار، اغلب اشعار موجود در این سفینه ناشناخته موضوعی را مد نظر دارد که تنها برشی از باب مربوط به «دعای طول عمر ممدوح» از آن برجای مانده است. اگر چه لازم است در مطالعات جدی شعرشناسی، به انتساب‌های موجود در این منبع، به دیده تردید نگریسته شود و تا محک زدن نهایی، هیچ انتسابی به یقین پذیرفته نگردد. همچنین مقداری شعر دیگر در بخش آشفته دیگری از همین مجموعه مهم جلوه می‌کند که به آن‌ها نیز اشاره خواهد شد. به طوری که در سایر صفحات، بخشی از کتابی با ساخت «محاضرات» (کتاب اخلاقی دارای آیات، احادیث، اقوال و سروده‌های عربی و فارسی) کتابت شده است که لازم است در آینده به دقت بررسی و حتی المقدور شناسایی یا توصیف شود. و اینک اشاره‌ای به شاعران این بخش‌ها:

مجیر بیلغانی [کذا؛ به جای املای «بیلغانی»]، سعدی، ظهیر فاریابی، باباغانی، جمال‌الدین عبدالرزاق،

۱۸. در انتهای دستنویس، دقیقاً جایی که وضالی غیراصولی، بخشی را از بین برده، از عدد شاید مربوط به سال کتابت، تنها رقم یکان و دهگان، یعنی «۲۵»، باقی است. آیا احتمال دارد که عدد اصلی، ۱۲۲۵ بوده باشد؟

انوری، ملاامیدی، رودکی^{۱۹}، سلمان ساوجی، ملانظام، رشید وطواط، ملاولی [دشت بیاضی]، ابوالفرج رونی، خواجه حسین ثنائی، عثمان مختاری، امامی هروی، ملامحمود، قاضی محمد رئی [به حدس باستانی راد: رازی]، کمال اسمعیل، شاه طاهر^{۲۰}، سیدحسن غزنوی، ضیاءالدین [ظاهراً: خجندی پاریسی]، عبدالواسع جبلی، فلکی شروانی، حکیم قطران، عبید زاکانی، بهاءالدوله ساوجی (ص ۳۶)، ادیب صابر، حکیم روحانی، بدیعی سیفی، مسعود سعد سلمان (صص ۱۴-۳۶)؛ فرید احوال (ص ۴۱)؛ و در بخش دیگری، از برخی شاعران پیش گفته، و همچنین از: شیخ عطار، فردوسی، مسعود سعد، سعدی، معجد همگر، رضی [الدین بابا قزوینی؛ ظاهراً]، ابویزید البسطامی، شیخ الرئیس ابوعلی، اثیرا خسیکتی، فخرالدین انداجی [کذا]، قطب الدین عتیقی، سوزنی، معزی، شیخ اوحدالدین، فاضل، سنائی، خواجه نصیر، رضی بابا، نظامی، اثیراومانی، عراقی، خاقانی، شرف الدین فضل الله، علی شطرنجی، افتخارالدین قزوینی^{۲۱} [فرزند رضی الدین بابا قزوینی]، خواجه هارون، هروی، سلطان عزالدین غالب، جلال الدین خوارزمشاه، مؤیدالدین وزیر، سید اشرف، خیام، عایشه، سیف الدین (صص ۷۱-۱۱۱).

توجه به این نام‌ها، برای آشنایان با این مطالعات، کهنه‌نمایی ویژه‌ای به ذهن متبادر می‌کند، به طوری که می‌توان احتمال داد که در صورت بررسی انتقادی، شاید بتوان تحفه‌هایی از اشعار متقدمان از دل این منبع به دست آورد. هرچند وجود اشعاری از باباغانی، امید، ملانظام، شاه طاهر و خواجه حسین ثنائی، با بافت غالب بر این سفینه همخوانی ندارد. شاید اصل این دو یا چند جنگ / سفینه در سده دهم یا یازدهم شکل گرفته باشد و سلیقه گردآورنده، بیشتر برگردآوری اشعار قدما را خویش بوده است؛ شاید هم بتوان چنین فرض کرد که سروده‌های چند شاعر اخیر، بعدها به اصل جنگ‌ها و سفاین کهنی که متعلق به سده هشتم یا نهم هجری بوده، افزوده شده است. شعری نیز با عنوان «مؤلف» در صفحه ۹۷ آمده که می‌تواند برای یافتن هویت این آثار، قابل استفاده باشد:

تا تو برکاری و بروفق مراد تو بود / دور این حادثه زای فلک پرگاری
محو آن (؟) اگر ت رای ثبات قدمست / پای بیرون منه از دور نکو کرداری

۱۹. «رودکی»: همیشه تا نکند کس قیاس قند به زر / همیشه تا نکند کس قیاس باز به بند // چونند بادا بدست دشمنان تو با / چو زهر بادا در کام دشمنان تو قند. این شعر، در اصل نه از رودکی، که از قطران است (ص ۲۳) (دیوان قطران تبریزی، ص ۶۸، که صورت متفاوت و در برخی مواقع صحیحی از ابیات را داراست؛ همیشه تا نکند کس قیاس مار به بند؛ و چونند بادا بدست دوستان تو مار).

۲۰. «شاه طاهر»: تا بر ایوان فلک شمع فروزد خورشید / گرد خورشید چو پروانه زند چرخ فلک // باد افروخته در قصر زانود سپهر / شمع مهر تو چو پروانه آن شمع فلک (ص ۲۶) (مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۹).

۲۱. چنین است این شعر: «افتخارالدین قزوینی: در بیغ ای دوستان ما را از ان ایام کز هجرش / منم پیوسته از حسرت سراز تیمار برزانو // چو یاد آید مرا زیشان همی گویم بصد زاری / عسی الایام آن بر جعن قوما کالذی کانوا» (ص ۱۰۵). درباره این شعر، چند نکته شایسته ذکر به نظر می‌رسد. یکی آن که در دستنویس منتخبی از دیوان این شاعر که به شماره ۷۹۵ ضمیمه در کتابخانه ملی پاریس برجای مانده و دکترا مینه محلاتی آن را تصحیح و منتشر نمود «دیوان اسماعیل بن بابا قزوینی»، صص ۲۹۳-۳۸۹، خبری از این شعر نیست؛ به همین خاطر، تا جستجوهای تکمیلی و اتقان یافتن این انتساب، بایستی شعری نویافته از او به شمار آید. مطلب دیگر این که دست‌کم در دو دستنویس کهن از دیوان حافظ، قطعه شعری آمده که وجه اشتراکش با شعر حاضر، تضمین شدن مصرع عربی پایانی است که از سروده‌های مشهور عربی به شمار می‌آید که در متون کهن فارسی تداول داشته و شاعران چندی به تضمین آن اقدام کرده‌اند. قطعه موجود در برخی دستنویس‌های دیوان حافظ، چنین است: «درین ظلمت سرا تا کی به بوی دوست بنشینم / گهی انگشت بردندان گهی سر بر سرزانو // بیا ای طایر دولت بیاور مژده وصلی / عسی الایام آن بر جعن قوما کالذی کانوا» (دیوان حافظ، خانلری، ج ۲، ص ۱۰۷۹). این قطعه، دست‌کم در دو دستنویس موزخ ۸۲۴ ق (متعلق به سیدهاشم علی سبزویش در شهر گورک‌کپور هند، و همان دستنویسی که تا پیش از یافته شدن دستنویس ۸۰۱ ق، قدیم‌ترین نسخه‌ای بود که مقدمه محمد گلندام را در برداشت و اساتید، جلالی نائینی و نذیر احمد به چاپ دیوان حافظ بر اساس آن اقدام کردند) و موزخ ۸۲۷ ق (دستنویس مشهور عبدالرحیم خلخالی) آمده است (همان، ج ۲، صص ۱۰۳۳-۱۰۳۵). برای استفاده شاعران سده ششم و هفتم هجری، مثلاً انوری و عراقی از این مصرع، رک: دیوان انوری، ج ۲، ص ۱۰۴۶؛ کلیات عراقی، صص ۱۰۶-۱۰۷، حاوی سه قطعه شعر که در هر سه، مصرع اخیر تضمین شده و این سه قطعه، در هیچ دستنویسی جز دستنویس اینک مفقود محسن امینی، امین الدوله، موزخ ۸۲۱ ق، وجود نداشته و یکی از این سه قطعه، بسیار به شعر مورد بحث این پانویس شباهت دارد. نخستین بار علامه قزوینی، نشان داد که مصرع اخیر، از فیند زقانی، از شعراء مذکور در «کتاب الحماسه» (اثر مشهور ابوتام) است (دیوان حافظ، قزوینی-غنی، ص ۳۷۱، که مرحوم زرین خط به اشتباه، «زقانی» و بدون نقطه حرف اول ضبط کرده، اما علامه قزوینی در دیوان حافظی که به صورت نهایی تصحیح و مهیا کرده تا زرین خط آن را کتابت کند و نسخه آن در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران با حواشی و اصلاحات او موجود است - رک: یادداشت شماره ۹ از همین شماره «پایرگ» - این نسبت را به درستی، و صراحتاً با «ز» ضبط نموده است).

<p>۸- نامه کی از بانوان برای سلطان در تهنیت و اعلام ولادت آن پادشاه که سعادت طفل از نزد آن پادشاه در آن زمان سلطنت از پنجشنبه ۲۱ دیگچه برپا آمد و اطلاع میدهد که روز هفتم خسته خواهد نمود و سعادت طفل را به اراد سلطان کوه کول آورد</p>	<p>فهرست نامه های تاریخی و عهدنامه ها و فرمانهای سلطنتی</p>
<p>۹- نامه نواب سلیم شاهزاده خانم سلطانم در تهنیت ولادت طفل ص ۵۳</p>	<p>۱- عهدنامه ای که بین کیوش بن سبتون و خلافت بناهی ۷۷ - سنیا مستقر شده که بمالک کیوگر تفرغ کند از آن و خواجده علی بن محمود در سنه ۸۲۹ ص ۴۵</p>
<p>۱۰- نامه در تهنیت جلوس و سکه و خطبه سلطنتی ص ۵۴</p>	<p>۲- عهدنامه بین ناصر بن محمد لیسینی و کارکیساییحی در صلح و سوگندت</p>
<p>۱۱- فرمان مشور در بار اعلام ولادت سلطان محمود شاه شهباز</p>	<p>۳- عهدنامه بین مولانا عبدالخالق شهبازی رازی در سنه ۸۴۵ ص ۴۰</p>
<p>۱۲- مشور جلوس شاه عبدالعزیز و اعلام سلطنت ص ۵۸</p>	<p>۴- عهدنامه بین دو برادر بنام ناصر و احمد انبیا محمد لیسینی یا جغتایی</p>
<p>۱۳- مشور در تهنیت و اعلام صحت مزاج سلطنت ص ۶۲</p>	<p>از آن مولانا عبدالخالق رازی سنه ۸۳۴ ص ۴۶</p>
<p>۱۴- سراد فرمان و اعلام سلطان شهن عباسی خان کرجی که در آتش ابراهیم ابوالموفق آورده ص ۶۴</p>	<p>۵- عهدنامه بین ناصر و احمد انبیا محمد لیسینی یا جغتایی و امیرکلیان</p>
<p>۱۵- تهنیت ورود شیخ بهائی از سمرقند ص ۶۸</p>	<p>از آن شمس الدین بن مولانا حمید لایبی در توفیق حکومت بخواب که برت با ورسیده سنه ۸۴۰ ص ۴۷</p>
<p>۵- جواب و ایالتی نامه سلطان رشک از زندان حافظ جلال خواننده که ظاهراً برای تفتی و بزم اراک و در واقع جبهه ای از آن تاجیک لایبی ص ۴۱</p>	<p>۶- نامه دیگر در جواب سلطان که توفیق فرمان بوسیله میر عبدعظیم بهرایی خواننده دیگر که جبهه ای از آن لایبی در آن تاجیک لایبی ص ۴۲</p>
<p>۷- فرمان مشور وزارت شمس الدین امابیک اعظم الخ طبع ملک خواجده (که در خط تفسیر از صنفیه است) ص ۶۲</p>	<p>۷- فرمان مشور وزارت شمس الدین امابیک اعظم الخ طبع ملک خواجده (که در خط تفسیر از صنفیه است) ص ۶۲</p>

کاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

۴. دو دستنویس دیگر از دیوان جلال‌الدین عتیقی

در گزارشی که پس از چاپ عکسی دیوان جلال‌الدین عتیقی (چاپ ۱۳۸۸) نوشته شد، آمده است: «برخلاف اطلاع مقدمه‌نگاران، این نسخه منحصر به فرد نیست. همچنین باید اشاره کنم که سفینه‌هایی که اشعاری از عتیقی را در خود جای داده‌اند بسیار بیشتر از شش موردی است که در مقدمه ایشان ذکر شده است»^{۲۲}. اینک زمان آن است که این مطلب اندکی بسط داده شود. محمدعلی تربیت از وجود یک نسخه خطی نفیس از دیوان جلال‌الدین عتیقی در کتابخانه فاتیح سخن گفته بود و این دستنویس، همان است که مبنای چاپ عکسی قرار گرفت. اما جستجوهای تربیت، به دوران جنگ بین‌الملل اول و دوم بازمی‌گردد و نیاستی پژوهش‌های جدید را به جستجوهای آن روزگار محدود کرد. زیرا در کتابخانه‌های اروپا، دو دستنویس پر حجم از دیوان این سراینده وجود دارد که مورد توجه کوشندگان چاپ عکسی تهران قرار نگرفته است. شاید دلیل این بی‌توجهی، بسنده کردن به مآخذ و کتابشناسی‌های مشهور فارسی، از جمله همان کتاب «دانشمندان آذربایجان» اثر تربیت، و یا «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» از استاد احمد منزوی باشد که اطلاعات مربوط به دو نسخه اروپا در آن‌ها ثبت نشده است. از مآخذ نخست - که مدعی جامعیتی نیست - نیاستی ثبت اطلاع مربوط به این دو دیوان را توقع داشت، اما نبود هیچ سخنی از این دو دستنویس دیوان عتیقی، در فهرست منزوی، اندکی عجیب می‌نماید. باری، مشخصات این دو نسخه چنین است:

- دستنویس کتابخانه بریتانیا، شماره Or.3387، مورخ ۲۲ محرم ۸۴۱ ق. این دستنویس در ضمیمه فهرست کتابخانه بریتانیا (موزه بریتانیای سابق) چنین گزارش شده است (نقل به ترجمه): «شماره Or.3387. ۳۲۵ برگ، ۱۰ در ۵، حدود ۱۹ سطر، کتابت شده به خط نستعلیق خوش، مورخ ۲۲ محرم ۸۴۱ ق (۱۴۳۷ م) (سیدنی چرچیل). [و مشخصات کتابشناسی: دیوان جلال‌الدین عتیقی تبریزی، درگذشته در ۷۴۴ ق (رک: تقی کاشی، فهرست اوده، [اشپرنگر]، ص ۱۸، شماره ۷۲. آغاز این صبا داری نسیم آشنائی مرحبا / زنده ام کردی جزاک الله خیراً یا صبا^{۲۳}. در هفت اقیلم، برگ ۵۱۲، این شاعر جمال‌الدین عتیقی نامیده شده است. او فرزند قطب‌الدین عتیقی است که او نیز اصالتاً تبریزی و شاعر بود. جمال‌الدین از وابستگان به رشیدالدین فضل‌الله [همدانی] به شمار می‌رود. اشاراتی به هر دو، پدر، قطب‌الدین، و فرزند، جلال‌الدین، در مجمع الفصحی، ج ۱، ص ۳۳۸ شده است. این دیوان بسیار ارزنده، مشتمل بر اغلب غزل و رباعی است که نظم الفبایی دارند. بخش اخیر، یعنی رباعیات، از برگ ۳۱۰ الف، چنین آغاز می‌شود: نتوان گفتن ز نامسلمانیها / کان زلف کند بدل ز ویرانیها^{۲۴}»^{۲۵}.

- دستنویس کتابخانه چستربیتی، شماره ۱۱۲، از سده ۱۵ میلادی (سده نهم هجری)، که دستنویس مفصل و پراهمیتی از دیوان جلال‌الدین عتیقی است. بخشی از نکات مذکور در معرفی این نسخه، که استاد مجتبی مینوی در نگارش آن مشارکت داشته، چنین است (نقل به ترجمه و با تلخیص): «عنوان و نام پدیدآور این دیوان نادر، در برگ عنوان ثبت شده است. او اهل تبریز، و بر اساس گزارش تقی کاشی، متوفای ۷۴۴ ق (۱۳۴۳ م) است [با ارجاع به همان فهرست مشهور اشپرنگر]. بر مبنای سنت دواوین فارسی، این مجلد، از برگ ۳ ب، با قصاید آغاز می‌شود که نظم الفبایی دارند. نخستین قصیده در حمد خدا، دومین، در

۲۲. «نقد و معرفی نسخه برگردان دیوان جلال‌الدین عتیقی»، صص ۲۸۳-۲۸۴.

۲۳. موجود در نسخه کتابخانه فاتیح (دیوان عتیقی، چاپ عکسی، ص ۲۰۵).

۲۴. این رباعی، دومین رباعی ثبت شده در نسخه دیوان کتابخانه فاتیح است (همان، ص ۷۵۱).

25. Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Library, p. 170.

ستایش سلطان اولجایتو، که با ضبط "ایلجاتو" آمده است. برخی قصاید نیز به ستایش فرزند این فرمانروا، ابوسعید بهادرخان (برگ‌های ۱۹، ۲۸ و ۳۴) و شماری نیز به غازان خان محمود، برادر اولجایتو اختصاص دارد. قصاید دیگر در مدح یک "سعدالدوله والدین"، یک "تاج‌الدوله والدین"، شاید تاج‌الدین علیشاه، وزیر مشهور اولجایتو (برگ ۱۳)، و "غیاث‌الدین" (برگ‌های ۱۳، ۱۵، ۲۸، ۳۳)، شاید غیاث‌الدین محمد وزیر، فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله، پرداخته شده است. شماری از قصیده‌ها نیز فاقد هر عنوان و توضیحی دربارهٔ ممدوح شعر هستند. بخش دیگر، مشتمل بر سروده‌هایی در قوالب دیگر است، از جمله قصاید کوتاه (برگ ۳۶ ب)، ترجیعات (که در واقع ترکیب بند هستند) (برگ ۳۷)، مقطعات (برگ ۳۸)، بر اساس نظم الفبایی، از جمله قطعه‌ای دربارهٔ سلطان محمد (شاید اولجایتو)، قطعه‌ای در جواب قصیدهٔ "صاحب اعظم علاء‌الدین هندو"، قطعه‌ای دربارهٔ میلاد ابوسعید (برگ ۴۲). سپس اشعار عربی یا آمیخته به این زبان قرار گرفته است (برگ ۴۸ ب)، و پس از آن غزل‌ها که چیدمان الفبایی بر اساس قافیه دارند از برگ ۵۰ آغاز می‌شوند. رباعیات نیز که آن‌ها نیز به همین نظم چیده شده‌اند، از برگ ۱۸۰ ب و مثنوی‌ها از برگ ۱۸۷ ب آغاز می‌گردند که یکی از این مثنوی‌ها در مدح جلال‌الدین و الدین مسعودشاه است. این دیوان از انتها تمام نیست و به بخشی از مثنوی‌ها آسیب رسیده است. ابعاد دستنویس: ۳۲٫۵ در ۲۱ سانتیمتر، سطح کتابت شده: ۲۳٫۷ در ۱۵٫۹ سانتیمتر، عموماً در دو ستون ۳۱ سطری، دارای ۱۹۰ برگ. مشخصات خط و کاغذ: به خط نستعلیق نیمهٔ سدهٔ پانزدهم میلادی [حدود نیمهٔ سدهٔ نهم هجری]، محصور در جدول مذهب. تمایز آشکاری بین کتابت "ب" و "پ"، و نیز "ج" و "چ" دیده می‌شود. کاغذ نسخه نیز آهارخورده است. مشخصات تاریخ کتابت و کاتب: نسخه احتمالاً در نیمهٔ سدهٔ پانزدهم میلادی پرداخت شده و نام "سلطان محمد بن سلطان مراد" که دستنویس برای او تولید گردیده، همچنان در شمسهٔ برگ ۲ ب، در حالی که تلاشی برای نابودی مطالب موجود در شمسه صورت گرفته بوده، همچنان به وضوح دیده می‌شود. اگر به مطالب موجود در این شمسه اطمینان کنیم، تردیدی نیست که این سلطان محمد، همان سلطان محمد فاتح، خلیفهٔ مشهور عثمانی است. چیزی از هویت کاتب، دانسته نیست، هر چند این احتمال وجود دارد که به دست صنعتگران دربار محمد فاتح، یا شاید پیش از او، پرداخت شده باشد. ظواهر دستنویس نیز تولید آن را در قلمرو عثمانی تأیید می‌کند. نقش و نگارها: برگ ۲ ب و ۳ (به صورت مزدوج)، شمسه و کتیبه‌های نفیسی با آبی، طلا و مشکی پرداخت شده است. برگ ۳ ب، سرلوح‌هایی عالی با ابعادی گوناگون، یکی بزرگ‌تر و در متن صفحه، و دیگری کوچک‌تر و در حاشیهٔ صفحه - که ادامهٔ مطالب متن را دنبال می‌کند - دیده می‌شود [ادگار بلوشه - مجتبی مینوی]»^{۲۶}.

نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا - که بیش از دوازده دهه پیش معرفی شده بود - در کتابشناسی‌های فارسی‌زبان شهرتی نیافت. نسخهٔ مزبور، تنها حاوی غزل‌ها و رباعیات است و اشعار سایر قوالب، چون قصاید و مقطعات، را که حجم قابل توجهی از دیوان شاعر را به خود اختصاص داده، در بر ندارد. دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در شهر دوبلین (ایرلند) نیز به گواه توصیف فهرست‌نگاران آن، به احتمال قریب به یقین، متعلق به دستگاه سلطان محمد فاتح بوده و این احتمال هست که با دستنویس خود کتابخانهٔ فاتح استانبول (چاپ عکسی شده) تباری مشترک داشته و چه بسا از روی آن کتابت شده باشد. هر چند، این نکته، حدسی بیش نیست و لازم است محتویات آن به دقت بررسی شود.

۵. زندگی خودنوشت حسین دانش اصفهانی (پدرام)

دو شماره قبل از همین سلسله یادداشت‌ها، درباره یکی از سروده‌های میرزا حسین دانش اصفهانی، براساس روزنامه «سروش» (چاپ استانبول) مطلبی مرقوم شد. جالب است که در جدیدترین مقاله دائرةالمعارفی که اخیراً به زبان فارسی درباره حسین دانش اصفهانی، معلم، ادیب و مؤلف ایرانی مقیم استانبول در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، نگاشته شده، به زندگی نامه خودنوشت او توجهی نشده و یا طوری سخن رفته که گویا مستقیماً به آن دسترسی نبوده، به طوری که حتی ذکری از آن در بخش مآخذ مقالات مزبور نیز دیده نمی‌شود.^{۲۷} درباره سروده‌های منظوم این فرد نیز، چنان‌که باید، در هیچ پژوهشی استقصایی حتی نسبی صورت نگرفته است. در کتابچه کم‌برگی که در ۱۳۴۳/۱۹۲۴-۱۹۲۵م در برلین منتشر شد، هم نمونه‌ای از یک تسدیس دانش برقصیده مشهور خاقانی، «ایوان مداین»، وجود دارد.^{۲۸} و هم زندگی نامه خودنوشت بسیار مهمی از او، که نشر این اخیر، موضوع یادداشت حاضر خواهد بود. لازم است اشاره شود که تسدیس دانش برقصیده «ایوان مدائن» خاقانی، پیش‌تر به سال ۱۹۱۲م/۱۳۳۰ق در استانبول، با عنوان «مداین خرابه‌لری» با مقدمه رضا توفیق، به چاپ سربی رسیده بود.^{۲۹} حدود سیزده سال پس از چاپ نخستین این شعر در ترکیه، کاظم زاده ایرانشهریان شد که آن را به همراه تسدیس‌های دیگری از گلشن و یحیی دولت‌آبادی، در کتابچه‌ای فارسی در برلین منتشر کند. یکی از بخش‌های کتابچه جدید، زندگی نامه خودنوشت دانش بود که پیش از شعر، قرار گرفت و خوانندگانی را که شناختی از سراینده این شعر نداشتند، با وی آشنا کرد.^{۳۰}

در متنی که دانش از زندگانی خود مرقوم کرده، اطلاعات ارزنده‌ای وجود دارد که لازم است در تحقیقات بعدی درباره وی، به آن‌ها توجه شود. اینک مجال تحلیل همه دانسته‌های عرضه شده در این متن، وجود ندارد، اما تنها برای چند نمونه، می‌توان به ارزنده بودن نکاتی اشاره کرد که دانش از دهخدا و همکاری خود او در نشر «سروش»^{۳۱}، سید جمال، میرزا حبیب اصفهانی و دیگر معاصران و معاشران خویش در استانبول عرضه کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲۷. «دانش، حسین»، صص ۷۶-۷۸. دست‌کم درباره مدخل «دانش» در دائرةالمعارف ایرانیکا، چاپ شده در ۱۹۹۳م، به این زندگی نامه خودنوشت ارجاعی در بخش منابع یابانی هست؛ هرچند این مأخذ نیز-که به قلم پیترج. چلکوفسکی است- خطاهایی از جنسی دیگر دارد. همچنین شریفی، که به سال ۱۳۸۳ مدخل او درباره دانش منتشر شد، توصیف خوبی از آن به دست داده است («دانش پدرام»، ص ۲۷۴).

۲۸. در مدخل «دانش، حسین»، ص ۷۷، ستون دوم، این تسدیس-که برخی چون چلکوفسکی آن را بزرگ‌ترین دست‌آورد دانش در طبع‌آزمایی و سرایش می‌دانند- صراحتاً شعری ترکی معرفی شده است. چنین است عین عبارت، و ارجاعات این منبع: «مشهورترین شعر ترکی او مدائن خرابه‌لری (خرابه‌های مداین، استانبول ۱۳۳۰/۱۹۱۲؛ -براون، ص ۳۰۷). تسدیس در استقبال از قصیده ایوان مداین خاقانی است». آنچه از همین چاپ ۱۹۱۲م اینک پیش روی نگارنده است، نه ترکی (!)، که فارسی است.

۲۹. زک: بخش منابع.

۳۰. «ایوان مدائن، تسدیس قصیده خاقانی» (زک: بخش منابع). این‌که چرا با وجود شهرت ناشران کتابچه، کسی از پژوهشگران فارسی‌نویس به اهمیت آن درباره احوال و آثار دانش توجه نداشته، شاید به این سبب باشد که نام دانش روی جلد کتاب نیامده و به همین خاطر، محتویات آن در بانک‌های اطلاعاتی منعکس نشده است. هرچند نویسندگان مدخل «دانش» در دانشنامه جهان اسلام، که به مدخل موجود در ایرانیکا مراجعه کرده‌اند، حتماً مشخصات این کتابچه را در بخش منابع پایانی آن دیده‌اند.

۳۱. عین توضیح او، اینجا زودتر از موعد، بازخوانی می‌شود: باز در همان ایام یعنی در ظرف همین سال ۱۹۱۰م مسیحی بود که به اتفاق جناب آقا میرزا علی‌اکبرخان دهخدا نویسنده «صور اسرافیل»، در اسلامبول روزنامه «سروش» را درآوردیم و تخمیناً هشت و یا ده نمره از آن چاپ کرده منتشر ساختم. دوست فاضل و وفادارم جناب حاج سیدیحیی دولت‌آبادی و جناب احمدبک آغاغرف و جناب آقای حسین‌خان کاظم‌زاده نیز معاونت قلمی خود را ازین روزنامه دریغ نمیداشتند ولی پس از مراجعت مهاجرین کرام به ایران «سروش» بالمره خوابید. شگفتا که هیچ نامی از سیدمحمد توفیق همدانی، که معاونت او در رفع مشکل اداری این مجله باعث استمرار نشر آن شد، نیامده است. از سوی دیگر، دانش تصریح کرده که خود او بوده که در استانبول روزنامه سروش را به اتفاق دهخدا منتشر می‌کرده است. رفع تناقض گزارش‌هایی از این دست، تنها با جمع همه اطلاعات عرضه شده از سوی تمامی طرف‌های معاونت‌کننده امکان‌پذیر است.

«ترجمه حال آقای حسینخان دانش، به قلم خود معظم له

تولد بنده در استانبول در سال ۱۸۷۰ عیسوی اتفاق افتاده است. اسمم حسین، و دانش تخلص بنده در شعرست. پدرم: محمد هاشم ابن عبدالمجید از اهل اصفهان و از ساکنین محله شیرازیها و کوچه قزوینیهای اصفهان بوده. تولدش در سال ۱۸۲۵ عیسوی یعنی مصادف دوره سلطنت محمدشاه قاجار است. والد مرحوم در سال ۱۸۵۰ عیسوی از اصفهان به ممالک ترکیه کوچیده و مدتهای مدید در نقاط مختلف آن مانند کرید و مصر و از میر مشغول تجارت بوده و در آخر امر رخت اقامت به قسطنطنیه انداخته و در زمان جنگ قریم^{۳۲} [۱۸۵۴ عیسوی] در آن پایتخت بوده است. در حین اقامتش در اسلامبول مادر فاطمه خانم را که یکی از نجیبات چراکسه و تربیت کرده خانواده مصطفی فاضل پاشای مرحوم مصری بوده در حباله نکاح آورده و ازین ازدواج سه نفر اولادش بدنیا آمده که یکی از آنها حقیرم و دیگری خواهرم رقیه خانم که سه سال از بنده کوچکتر است و امروز منت خدایا زنده است و پشتیبان معنوی و تکیه‌گاه روحانی منست و سومی محمد که کوچکتر از خودم و خواهرم بوده و در اواخر عمر پدر در عنفوان جوانی درگذشت و امروز در جنب پدر و مادر مرحومم در سمت شمال غربی قبرستان ایرانیان اسکدار مدفون است. رحمت خدای بر تربت پاکشان باد.

پدر مرحومم در هیچ یک از مدارس بزرگ تحصیل ندیده بود و در زمان زندگانی وی چنین مدارس در ایران و علی‌الخصوص در اصفهان نبود ولیکن مکتسباتش متناسب با ترقیات زمان خویش بود. خطی مایل به نسخ و بسیار خوانا داشت. و زبان خودش را با ادبیاتش میدانست. نخستین کسی که در آغاز جوانی مرا آشنا بخواندن و گفتن فارسی نمود هم او بود. از یک سو بمکتب محله میرفتم و از سوی دیگر زبان فارسی و آثار ادبی آن را از پدر مرحومم می‌آموختم. هر صبح به ناشتا و در اوقات معین پیشش سردوزانو نشسته درس میخواندم. نخست قرآن را و گلستان شیخ را از او یاد گرفتم

من آنکه سر تاجور داشتم که سر در کنار پدر داشتم

والد مرحومم با وجود ندانستن علوم غرب، از اوضاع زمان و از حادثات تاریخی اطلاع کامل داشت. در سایه تجربه‌های مدیدی که از ملل شرقی و غربی داشت و به سبب نشست و برخاستی که در مسلک تجارت و در مدت سیاحتهای خود با هر جنس مردم کرده بود میزان غریبی در شناختن طبایع بشرو در تمییز خیر و شر بدستش آمده بود بطوریکه مردمان بسیار داناترا از او گاهی از پیش بینیهای او شگفت می‌ماندند. طبع پدر مرحومم بیشتر مایل به تند و درشتی بود خاصه در حق پسرانش. اما می‌دیدید که طبع به آن خشونت متبدل به لطف و رحم و ذمی می‌شد در حق دختران. بخاطر دارم که من در کودکی بازیکوش^{۳۳} بودم و برخی حرکات ناشایست از من سر می‌زد و مرحومم بارها بعزم تنبیه سیلی‌ها بر روی من نواخت ولیکن هیچ بیاد نمی‌آید که وقتی یا روزی بضر یک سرانگشت خواهرم رقیه خانم را رنجانده باشد. حتی در جاهائی که آشکارا حق بجان پسرانش بود باز بیشتر رعایت بخاطر دخترش می‌کرد و همیشه پر حمایتش را بر او می‌گشود و همواره درباره دختران و زنان متحسس بیک حس ترحم بود. مرحومم حق خانه‌داری و پدری را نیز درباره خانواده خود بخوبی ادا کرد. پدری بود نیکخواه و مریبی بود دل‌آگاه. در اول مراحل زندگانی خود تجارتهای پرسود کرده بود و در اواسط عمرش به سبب حادثات گوناگون مقدار بزرگی از آن سود و سرمایه از دستش رفته بود و با وجود این از فرط حمیت تا هفتاد و پنج سالگی از جد و جهد آنی نیاسود و از کسب معیشت با کدیمین و عرق جبین دمی بازنایستاد تا وقتی که از گم کردن خون بسیار بسبب ناخوشی باسور

۳۲. کریمه.

۳۳. چنین است در اصل.

و افتادن چشمش از قوت دیگر اقتدارش بکار کردن نماند و ناچار در گوشه فراغت نشست. ولیکن پس از آن زندگی را بدرود کرده برحمت ایزدی پیوست. مرحوم استغنائی طبع را بدرجه فوق العاده داشت. و هرگز خوردن نان از دست پسران یا نزدیکان دیگر بر او گوارا نبود. در مدت عمر خود هرگز تکیه بجز عمل خویش بر کسی ننمود و غنای طبع خویش را تا پایان عمر بی خللی نگاه داشت. مرحوم ایمان درست و راسخی بدین اسلام داشت و مانند هر شیعی صحیح به اولویت و ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب معتقد بود و قوتی بزرگ از این سرچشمه باطنی میگرفت و از این بود که حتی در حالت ناتوانی و پیری دائماً روحی تازه و دلی زنده داشت.

مرحوم تاریخ انبیا و اسلام را بخوبی میدانست و نتایج شیوع اسلام را در ایران نیز دیده و فهمیده بود. فردوسی را برای خدمت بزرگش به ملیت ایران همواره با زبانی غیور و ادایی فخور ستایش میکرد. میل دلش از میان شعرای عجم بیشتر به شیخ سعدی بود و اغلب اشعار فردوسی و سعدی و حافظ را از برداشت. پدر بزرگوارم برغم چهل و پنجساله اقامت در ترکیه و در حوالی آن و دوری از وطن مألوف در حفظ آداب و شعائر ملیت خویش بسیار متعصب بود و درین مدت دراز همیشه مداومت به پوشیدن جبه و قبا و کلاه بطرز ایرانی نمود و از تمسک به عادات ملی خویش دست برنداشت و تا زمان رحلت نمیتوانست چنانکه باید و شاید در زبان ترکی ادای مرام کند.

هزار حیلله برانگیختند از سر مهر بدان هوس که شود این حریف رام و نشد

در مدت حیات مرحوم سه پادشاه در ایران فرمانروائی کردند: محمدشاه، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه^{۳۴}. وفات پدرم مقارن اوایل سلطنت مظفرالدین شاه است. و در آن مدت پنج سفیر پیاپی در اسلامبول اجرای سفارت بنام دولت ایران نمودند[: حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار)، حسنعلی خان (امیرنظام)، شیخ محسن خان (معین الملک)، میرزا اسداله خان (ناظم الدوله) و برادرش میرزا محمودخان (علاء الملک)]. پدرم سپهسالار مرحوم را در اسلامبول از نزدیک شناخته و مزایای بلندش را دریافته بود. در میران سفرای سابق او را بر همه ترجیح میداد و در همه عمر ستایشگر او بود. بر شیخ محسن خان مرحوم نیز خیلی رفت و آمد داشت و او را در مواقع مختلف آزموده و به چندین کارهای نیکو و سودمند ملی رهبری نموده بود و از تمایل آن سفیر کبیر به خیرات و مبرات پیوسته اظهار خوشدلی میکرد.

در هنگامی که سید جمال الدین مرحوم اسدآبادی معروف بافغانی در اسلامبول در محله نشانطاش مهمان سلطان عبدالحمید خان ثانی بود و بنده یکی از مداومین آن محفل انس بودم، روزی سید از حال پدرم پرسید و اصرار در دیدن و شناختن او کرد. والد مرحوم بنا بر آن اصرار بدیدن سید رفت و چند طاقه شال هم بر موجب دلخواه سید بهمراهی خود بمنزل او برد. سید آن شالها را از پدرم بقیمت خرید و ساعتی چند هم با او صحبت کرد. چون والد مرحوم از نزد سید جمال الدین برگشت از او احساسش را درباره سید پرسیدم، جواب داد: «مردیست بی باک و گستاخ که شکم دنیا را دریده است». اگر به حادثاتی که پس از آن تاریخ در ایران سرزد و سید در آنها مدخل عظیم داشت نگاه کنیم می بینیم که هیچکس پیش از وقت تعریفی بدین مختصری و بدین اصابت و جامعیت از سید جمال الدین که در حقیقت محرک غربی نکرده است. باز در خاطر دارم که والد مرحوم اغلب اوقات مرا تشویق به سعی و اهتمام در تحصیل علوم غربیه^{۳۵} می کرد و از فواید قوای بخاری و الکتریکی و از ایجادکنندگان آنها و از ترقیاتی که از این رود در دنیا مشهود گردیده سخن بمیان می آورد و در عین تلقین این کلمات بمن می گفت:

۳۴. املاي اصل: مظفرالدین شاه [خطای مطبعه].

۳۵. اصل: غربیه [که احتمالاً خطای مطبعی است].

گرد نان پدر چه می گردی پدر خویش باش اگر مردی

اکنون تحفه های شکران و سپاسداری بی پایان خود را به تربت آن والد بی نظیر و آن پیر دستگیر می فرستم و از نیک و بد هر چه امروز هستم و دارم همه را از اثر تربیت او و محبت و مواظبت مادر شفیق و صدیق خود می دانه و می گویم:

خدایا برآن تربت نامدار بفضلت که باران رحمت بیار

اما مادرم زنی بود نجیب و مهربان که اطاعت و محبت را درباره فرزندان، اولین وظیفه خود می دانست. تندگی و عصبیت پدرم را لطف طبع و حسن مخبر مادرم تخفیف می داد و یک اعتدال خویش در میان ارکان خانواده تولید می نمود که این یکی از اسباب خوشبختی ما بود.

مادر عزیزم در حق همه فرزندان محبتی بی پایان داشت. این محبت رفته رفته و خاصه پس از وفات پسر کوچکش محمد درباره من و خواهرم افزونتر شده بود. بحقیقت مادرم خواص ملکانه داشت و از دیو هیچ نصیبی در او نبود. گمان ندارم که مدت عمر شصت و هشت ساله خود کسی را با زبان یا با دست رنجی رسانیده باشد.

شبی نبود که آن مرحومه پیش^{۳۶} از بستن چشم برای خواب شکر نعمت زندگی و دعای خیری از سر صدق و از ته دل برای ماها نکند. چه رفتارهای جوانمردانه که من در حیاتش از آن زن بزرگوار دیدم و چه گفتارهای حکیمانه که از او شنیدم:

بگفتی روز بد منما حسینت را خداوندا بطول عمر و عیش خوش بگردانش تو خرسندا

اکنون اگر وقتی در دنیا به روزی بینم یا لذتی از زندگانی چشم یا نفسی آسوده برزنم، در آن جزا از دعای خیر مادرم را نمی بینم و جزا و مؤثری در خوشبختی خود نمی دانه. چنانکه در حیاتش شخص نازنینش با من همیشه هممنفس و همراه بود امروز نیز روح مقدس علیین نشینش نگاهبان من است و آگاه از همه احوال من:

باز دارد بساحت قدسش هر سر موی من جدا پیوند

مادرم در حین ازدواجش هفده ساله و پدرم سی و نه ساله بوده اند. سی و شش سال در حالت زن و شوئی با هم زیسته اند. پدرم در سال ۱۹۰۰ عیسوی در هفتاد و پنج سالگی از تحال یافت و مادرم در آن تاریخ پنجاه و سه ساله بود و تا پانزده سال دیگر پس از مرگ پدرم زنده بود. این زن بزرگوار در سال ۱۸۴۷ عیسوی تولد یافته پس از شصت و هشت سال زندگی در ۱۹۱۵ عیسوی در اسلامبول ارتحال نمود.

اما حقیر از صلب این مادر و آن پدر در سال ۱۸۷۰ عیسوی در اسلامبول زائیده شده ام. در هیچ مدرسه بزرگ تحصیل علوم نکرده ام و تصدیقنامه هیچ دارالفنون را دارا نمی باشم. هر چه دارم یا ندارم همه محصول جد و جهد خودم است (این متاعم که تومی بینی کمتر زینم). در او ان طفولیت پدر مرحومم پس از اكمال مبادی السنه و علوم مرا به یکی از مکاتب رشديه داد. چون دوره رشديه را در ظرف چهار سال بپایان رسانیدم، بر حسب قاعده آن وقت به مکتب عالی ملکیه که یکی از مدارس بزرگ ترکیه بود رفتم. در آنجا مشغول تدریس شده در میان شاگردان «رجائی زاده اکرم» که یکی از شاعران معتبر و ظریف و صاحب تألیف عصر اخیر عثمانی شمرده و در صف تلامذه مرادبک که یکی از مورخین معروف قفقازی المنشأ و صاحب روزنامه

۳۶. اصل: بیش.

مشهور «میزان» بود مدتی روزگار بسر بردم. ولیکن تا آخر ادوار تحصیل در این مدرسه نمانده روزی به ترک آن گفتم و در حوزه طلاب دو مدرس فاضل فرانسوی «شال»^{۳۷} و «آستیه»^{۳۸} که مدرسه بزرگ بنام اینستیتوسیون فرانسز^{۳۹} در محله پرا^{۴۰} باز کرده بودند داخل شدم. مدت دو سال نیز در آنجا اشتغال با فنون و ادبیات بزبان فرانسوی کرده و امتحانی داده فارغ‌التحصیل شدم. پس از آن برای اتمام نواقصی که در زبانهای فارسی و عربی داشتم به دبستان ایرانیان رفتم و در آنجا متنوابعاً در زیراداره دو نفر ایرانی معارفخواه که یکی از آنان حاج رضاقلی خراسانی و دیگری حاج میرزاهدی تبریزی که نگارنده روزنامه «اختر» بود سالی چند، گاه به صفت شاگردی و گاه به سمت آموزگاری مشغول شدم. و مدتی پیش میرزا آقای ارومیه‌ای^{۴۱} مرحوم که معروف به صاحب‌قلم بود و کتاب گلستان چاپی به خط او موجود است مشق خط نستعلیق کردم. در آن ایام یک کتاب «جغرافیای ایران» نیز بزبان فارسی نوشته بودم که اسداله خان ناظم‌الدوله مرحوم که سفیر اسلامبول بود مصرف طبعش داد و پس از انطباع هدیه به دبستان کرد و اکنون باز چند نسخه مطبوع آن در دبستان هست. خدایش بیامرزد.

حاج رضاقلی یک ایرانی متدین و غیرتمند و با حمیت بود که دائماً حفظ سنن ملی ایرانی را اش دیانت و وجیهه ذمت می‌دانست و چون از مفاخر و شعایر ایرانی سخن گفته می‌شد فوراً دو چشم درشت اشعرش بالای ریش انبوه سیاهش مانند دو مشعل در تاریکی یک جنگل درخشان می‌شد، در اعصاب و عروقش خون آتشین غیرت و عصبیت همواره در فوران بود. خنده‌های متسلسل مدیدش مانند تهورهای شدیدش گوشزد خاص و عام بود و شهرت تمام داشت. حاجی میرزا مرحوم یکی از محبان صادق حاجی شیخ‌الرئیس شاهزاده ابوالحسن میرزا نورالله^{۴۲} مضجع بود. این ملاطفه منظوم که مؤید عرض این بنده است در میان منتخبات آثار شیخ‌الرئیس مرحوم ثبت است^{۴۳}:

ای یار وفادار من ای حاجی ناجی	وی جمله ^{۴۴} احباب باقبال تو راجی
از روشنی ^{۴۵} رأی منیر تو توان دید	باریکتر از موئی اندر شب داجی
عکسی اگر از حزم متین تو نماید	بر قلزم موج شود ساکن و ساجی
تقریر تو نیکوست چه دشنام و چه اکرام	تحریر تو خوبست چه طاتالی [کذا] و چه آجی
هر کس بجهان خوشدل از صحبت یاریست	مائیم و همین دوستی حضرت حاجی

اما حاج میرزاهدی مرحوم که انشاء روزنامه هفتگی «اختر» بعهد کفایت او بود، مردی بود چیزنویس و صاحب ذوق نفیس. نثر فارسی ساده را خوب مینوشت و بنظم شعر فارسی و ترکی نیز قادر بود. و از ادبیات ایران نیز اطلاع کافی داشت. اختر سالها به پرتو خامه این مرد هنرور منور بود و در اوقات فراغت بمدیریت دبستان ایرانیان نیز می‌پرداخت و به این وسیله راه معیشت را بر خود آسان‌تر می‌ساخت^{۴۶}. در آن هنگام

37. Charrel.

38. Astier.

39. Institution Francaise.

40. Péra.

۴۱. املائی اصل: ارومیه.

۴۲. اصل: نوراله [کذا].

۴۳. خطای مطبعی در برخی فقرات این شعر واضح است.

۴۴. اصل: جمله [کذا].

۴۵. اصل: ار روشنی [کذا].

۴۶. اصل: میساحت [کذا].

دو شخص فاضل و ادیب که هر دو در تاریخ ادبیات ایران مقامی ممتاز دارند در دبستان مشغول تعلیم زبان فارسی بودند: میرزا عبدالحسین خان معروف به آقاخان کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی. بنده با این دو شخص گرمی که در علم و فضل نامی بودند سالها معاشر و در اعلی درجات کوشش و جهد با استفاده مشغول بودم و از مصاحبت ایشان فیضها بردم و بمبادله افکار طرفها بستم. میرزا آقاخان مرحوم که عاقبت به تهمت تحریک میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه قاجار و به همدستی با سید جمال الدین در این کار در تبریز در سال ۱۸۹۶ عیسوی بفرمان محمدعلی میرزا قاجار با دورفیق دیگرش میرزا حسن خان خبیرالملک شیرازی و شیخ احمد کرمانی سربریده شد، آدمی بود خیال آزما و صافی منش که باندک چیزی متهیج میشد و در دست شیخ جمال الدین آلتی با اثر و زودباور و مطیع گردید و چون شکایت‌های گوناگون و دلی پر خون از دست بعضی امرا و متغلبین ایرانی داشت خود را بالمره به جریانات سیاسی در داد و در انجام هدر شد. اگر تنها در محیط تفحصات علمی و تنقیدات ادبی ثبات ورزیده پای از آن دائره بیرون ننهاده بود شک نیست که خدمات فکری نمایان از آن مرحوم مشهود میگردد و از متبحری چنین جوان و نادرا لوجود البته ثمرات بسیار نافع اقتطاف میشد. میرزا آقاخان مرحوم مدتی نیز در اسلامبول در روزنامه «اختر» نویسندگی کرد ولی آقا محمد طاهر تبریزی صاحب این روزنامه قدر خدماتش را ندانست و آن مرحوم را به بایی بودن متهم داشت. آقاخان مرحوم در جواب این اتهام مقاله شدیدالمألی در علیه صاحب اختر نوشته او را هدف تیرتوهین و تشنیع کرد. بعضی از آثار میرزا آقاخان در ایران چاپ شده امروز در ایادی متداول است.

مات المعالی و العلوم بموته فعلی المعالی و العلوم سلام

اما میرزا حبیب اصفهانی مردی بود معرفت پیشه که معلمی و ادیبی را برای خود صنعت قرار داده بود. در ادبیات دست غربی داشت. از رموز و نکات شعر عرب نیز آگاه بود. بزرگترین هنرش در کشف و تدقیق معانی باریک ادبی و در نظم اشعار هزل آمیز و مطایبه انگیز بود. اصل آن مرحوم از قریه بن چهارمحال از اعمال اصفهان است. در دور سلطنت سلطان عبدالحمید خان ثانی در اسلامبول اوقات خود را در مکاتب و مدارس بسر میبرد و مدتی هم از اعضای انجمن معارف آنجا بود. میرزا حبیب، میرزا آقاخان مرحوم را مدتی در خانه خود جای داد و بعضی از دیوانهای شعری معروف را به او نویساند که آن نسخه‌ها امروز عیناً بخط خود میرزا آقاخان در کتابخانه‌های اسلامبول موجود است.

میرزا حبیب در شعر، آن نفخه جانبخش و هیجان انگیز را که مختص شعری بزرگ است نداشت. بیشتر مایل به صنایع ادبی و نکات ظریف و دلپسند و ملاعب الفاظ بود و با این هنرها انظار عموم را بر خود متوجه میساخت. قصاید گوناگون در مدح شیخ محسن خان مرحوم و سفرای دیگر ایران گفته است. آدمی شوخ و مستهزی و نکته گو بود. و چندان با عقاید و ادیان میانه نداشت. در انجام گرفتار به مرض اختلال شعور گردیده در شهر بروسه که بدانجا برای استحمام رفته بود، درگذشت. غیر از قصاید و اشعار پراکنده چند رساله در قواعد فارسی و بعضی اشعار هزل آمیز و یک کتاب «خط و خطاطان» ترکی و کتاب «غرائب عوائد ملل» که ترجمه رفاعه بک مصری است بزبان فارسی از او باقی مانده است که اینها نسبت به اطلاعات وسیعی که داشت چیزی نیست. دیوان «اطعمه بسحاق شیرازی» و دیوان «البسه نظام الدین قاری» و «لطائف عبید زاکانی» را نیز در اسلامبول بحلیه طبع آراست [رحمة الله علیه].

فی الجملة حقیر پس از جدائی از این دو شخص ادیب فائده‌ای^{۴۷} در ماندن در دبستان ایرانیان ندیده مدتی پیش معلمین خصوصی به تکمیل آداب نطق و انشای زبان فرانسوی و به تعمیق ادبیات این زبان و

۴۷. اصل: فائده.

به تعلم زبان انگلیسی پرداختم و در سال ۱۸۹۴ مسیحی داخل هیئت نویسندگان روزنامه «اقدام» ترکی که در اسلامبول آغاز به انتشار کرده بود گشتم.

علاوه بر این هر هفته شعری بزبان ترکی به مجله «ثروت فنون» که به قصد اصلاح ادبیات ترکی در آن هنگام در زیر ریاست توفیق فکرت شاعر نامدار ترک و صاحب «رباب شکسته» منتشر میشد میدادم. در آخر همان سال به آموزگاری دو خواهرزاده سلطان عبدالحمیدخان ثانی که پرنس صباح الدین و پرنس لطف الله باشند، گماشته شدم و مدت شش سال بلافاصله ایشان را با ادبیات فارسی و فرانسوی مشغول داشتم. در آن ایام کتابهای ترکی العباره «نوی صریر» که رساله ایست مرکب از مقالات علمی و «رافائل» را که ترجمه یکی از آثار ممتاز دولامارتین^{۴۸} شاعر معروف فرانسوی است در اسلامبول منتشر ساختم. در هنگام مبادعت این دو پرنس از اسلامبول به همراهی پدرشان «داماد محمودپاشا» بنده نیز برفاقت ایشان با اروپا رفتم و تخمیناً چهارده ماه در ممالک فرانسه، انگلستان، سویس، ایتالیا، و مصر با ایشان گشتم و در این سیاحت طولانی با برخی از فضلا و مستشرقین و نویسندگان اروپا طرح دوستی افکنده فائده ها از آن اندوختم و تجربه هائی را که آموختم^{۴۹} برای بقیه عمر خود ذخیره ساختم. استاد و فاضل بی مدانی و دوست وجدانی خودم جناب پروفیسور ادوارد براون^{۵۰} و شاعر قادر جناب عبدالحق حامد را که در آن اوان مستشار سفارت عثمانی در لندن بود در همین سفر در انگستان دیدم و شناختم و استاد بنام و امام همام شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر را نیز در قاهره دیدم و از صحبت و درس آن مجتهد کامل در جامع الازهر فائده ها بردم (رضی الله عنه). دوستی جناب ادیب گرامی و علامه نامی سید رشید رضا مدیر مجله «المنار» نیز یکی از غنایم آن سفر است. و از آنوقت تاکنون باب مکاتبه و مشاوره ام با حضرت پروفیسور براون منت خدای را گشاده است و ارادت اولینم با این ایراندوست فرید و دانای وحید بروزگار زیاده-

ز هر گوشه ای توشه ای یافتم ز هر خرمنی خوشه ای یافتم^{۵۱}

پس از مراجعت از سفر اروپا با اسلامبول باز در فکر تأمین قوت لایموت افتادم و وسیله ای^{۵۲} برانگیخته به سمت مترجمی داخل هیئت مأمورین رسمی اداره مالی دیوان عمومی عثمانی شدم و در آنجا به تدریج ترقی کرده بمقام امروزی که ریاست دارالترجمه آنجاست رسیدم و این محصول بیست و سه ساله خدمت است.

این را نیز بگویم که درین مدت مدید قناعت با اشتغالات رسمی خود ننموده باز کار تعلیم و تدریس را پیش گرفتم و پس از تقاعد معلم "فیضی" مرحوم از مکتب سلطانی بجای او به معلمی زبان فارسی منصوب گردیدم. هشت ماه پس از آن یعنی در خلال سال ۱۹۰۹ مسیحی به صوابدید وزارت معارف عثمانی و انجمن مدرسین، بتدریس «تاریخ ادبیات ایران» در دارالفنون اسلامبول^{۵۳} گماشته شدم و بنابراین استعفا از آموزگاری در مکتب سلطانی کردم و آغاز بتدریس ادبیات فارسی در دارالفنون نمودم.

در این اوان که مصادف با وائل سال ۱۹۱۰ مسیحی و نخستین شورای حقیقی ملی در ایران در شرف بازگردیدن بود تبریزیان بنده و یک نفر از متمیزین مهاجرین ایران افتخار الاطبا را که در آن هنگام به الحای حادثات سیاسی در قسطنطنیه اقامت داشت به نمایندگی ولایت آذربایجان برگزیدند و رفتن ما را به

48. de Lamartine.

۴۹. اصل: آموختم.

50. Edward G. Browne.

۵۱. اصل: گوشه / توشه / خوشه.

۵۲. اصل: وسیله.

۵۳. = دانشگاه استانبول.

طهران برای حضور در مجلس ملی با تلغرافها از هردومان التماس کردند ولیکن در آن وقت مرا مانعی چند پیش آمد که نتوانستم این لطف و اعتماد اهل آذربایجان را متشکرانه جواب دهم؛ که بود خار و خس چند برگذارگهم. باز در همان ایام یعنی در ظرف همین سال ۱۹۱۰ مسیحی بود که به اتفاق جناب آقا میرزا علی اکبرخان دهخدا نویسنده «صور اسرافیل» در اسلامبول روزنامه «سروش» را درآوردیم و تخمیناً هشت و یازده نمره از آن چاپ کرده منتشر ساختیم. دوست فاضل و وفادارم جناب حاج سیدیحیای دولت آبادی و جناب احمدبک آغایف و جناب آقای حسین خان کاظم زاده نیز معاونت قلمی خود را ازین روزنامه دریغ نمیداشتند ولی پس از مراجعت مهاجرین کرام به ایران «سروش» بالمره خوابید.

بنده پس از این اتفاقات، اوقاتی را که از مشاغل رسمی برایم باقی میماند صرف تدریس ادبیات در دارالفنون اسلامبول و تألیف کتب از قبیل «سرآمدان سخن»، «تعلیم لسان فارسی بر چهار جلد بنابر ترغیب وزارت معارف عثمانی»، «هدیه سال»، «خرابه های مدائن»، «زردشتنامه»، «ترجمه و شرح حال عمر خیام» و غیرها کردم. و تنها پارسال یعنی پس از چهارده سال مدرسی در دارالفنون ترک از وظیفه تعلیم کاملاً استعفا نمودم. علاوه بر کتب و رسائل مطبوع که ذکرشان گذشت دفتری بزرگ در اشعار ترکی هم دارم که هنوز چاپ نشده است و در وقت مرهونش بدستگاه طبع داده خواهد شد تا خدمتی که در این مدت به ادبیات ترکان نیز کرده ام در انظار قدردانان روشن و هویدا گردد.

اشعار و مقالات پراکنده عیدیه در روزنامه ها و مجله های ترکی و فارسی دارم. وقتی نیز یاری به تحریر روزنامه «حبل المتین» بومیی نموده ام و مقالات مفید در زیرامضای خود در آن منتشر ساخته ام.

در کتاب مسمی باسم: The Press and Poetry of Modern Persia نیز که از طرف جناب پروفیسور براون بزبان انگلیسی در باب شعر کنونی فارسی و مطبوعات ایران نوشته شده شرحی از احوال بنده مذکورست (چاپ کمبریج صحیفه ۳۰۷).

حقیر گمان میبرم که شنیدن و خواندن احوال گذشتگان را فائده علمی نیست و اگر سودی در آن هست تنها برای عبرت آیندگانست و بنده از آینده ایران و جوانان ایرانی بسیار امیدوارم. چندین اشارات غیبی فرح بخش پیغام از خوبی آینده ما میدهند بشرطی که روی از ترقیات غرب هرگز برنتابیم و از خورشید معرفت که اندرین ایام از باختر سرزده است فرو تاب گیریم و بویژه از سرچشمه صافی ملیت و ایرانیت افکار خود را آب دهیم تا از تخمی که در این زمین می افشانیم بر خوریم و برسیم بپایه ای^{۵۴} که در جهان مردی و مردمی بدان درخوریم.

در این موقع باید با کمال فروتنی بگویم که اگر مرا درین مدت گاهی فراغتی از این کوششها و کوششهای متوالی حاصل میشده آن راه هم باز بخدمت وطن و هموطنان عزیز خرج نموده ام و درین حیات مجدانه سی و اندساله حتی الامکان قلمم را آلوده چرکاب حرص و طمع نکرده پاک و بلند نگاهداشته ام و سخن فارسی را حتی المقدور از خلاب و منجلاب بیرون کشیده بپایه شرفی که بدان سزاوار است برافراشته ام

من اگر رند خراباتم اگر حافظ شهر این متاعم که تومی بینی و کمتر زینم^{۵۵}

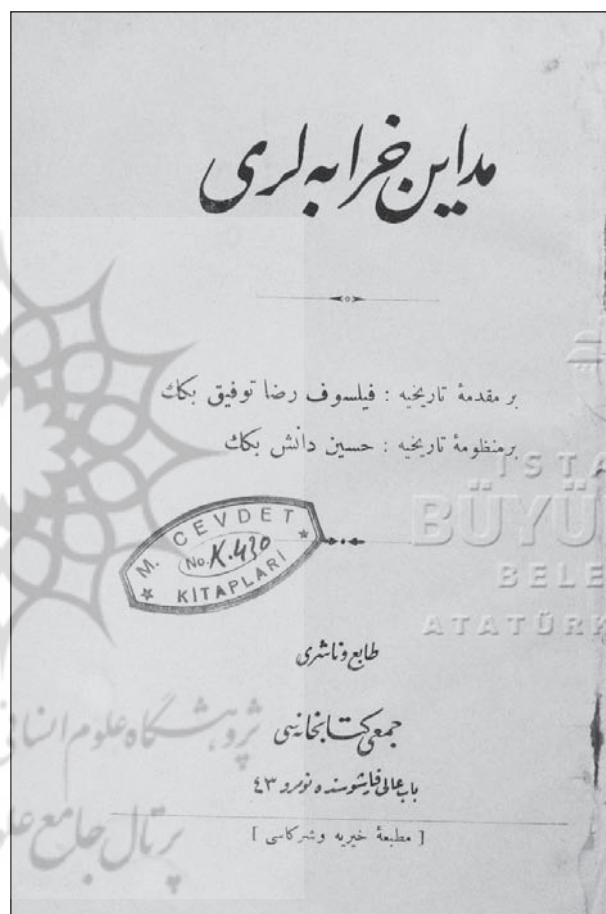
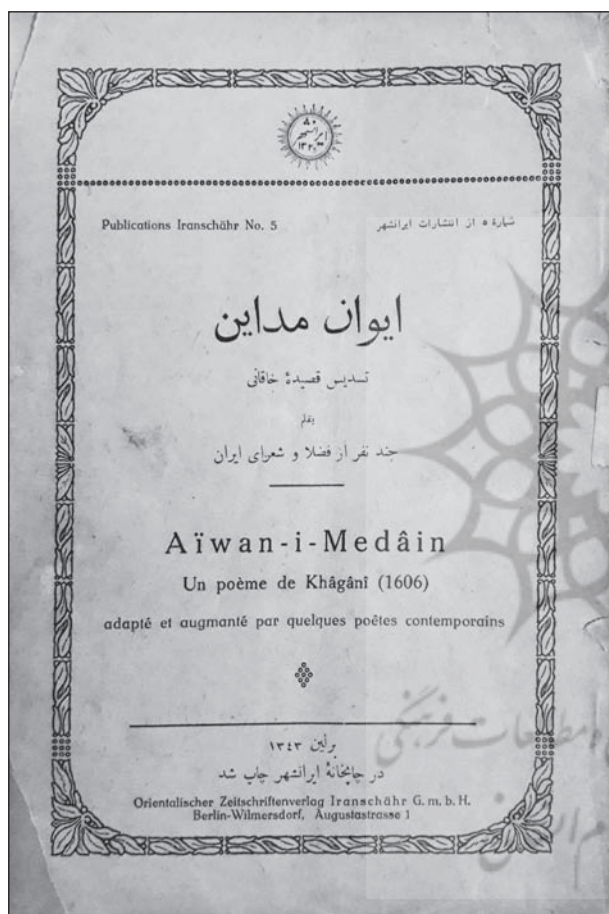
استانبول ۳۱ شهر تموز افرنجی ۱۹۲۴

مخلص حقیقی حسین دانش ابن محمد هاشم اصفهانی^{۵۶}

۵۴. اصل: پایه.

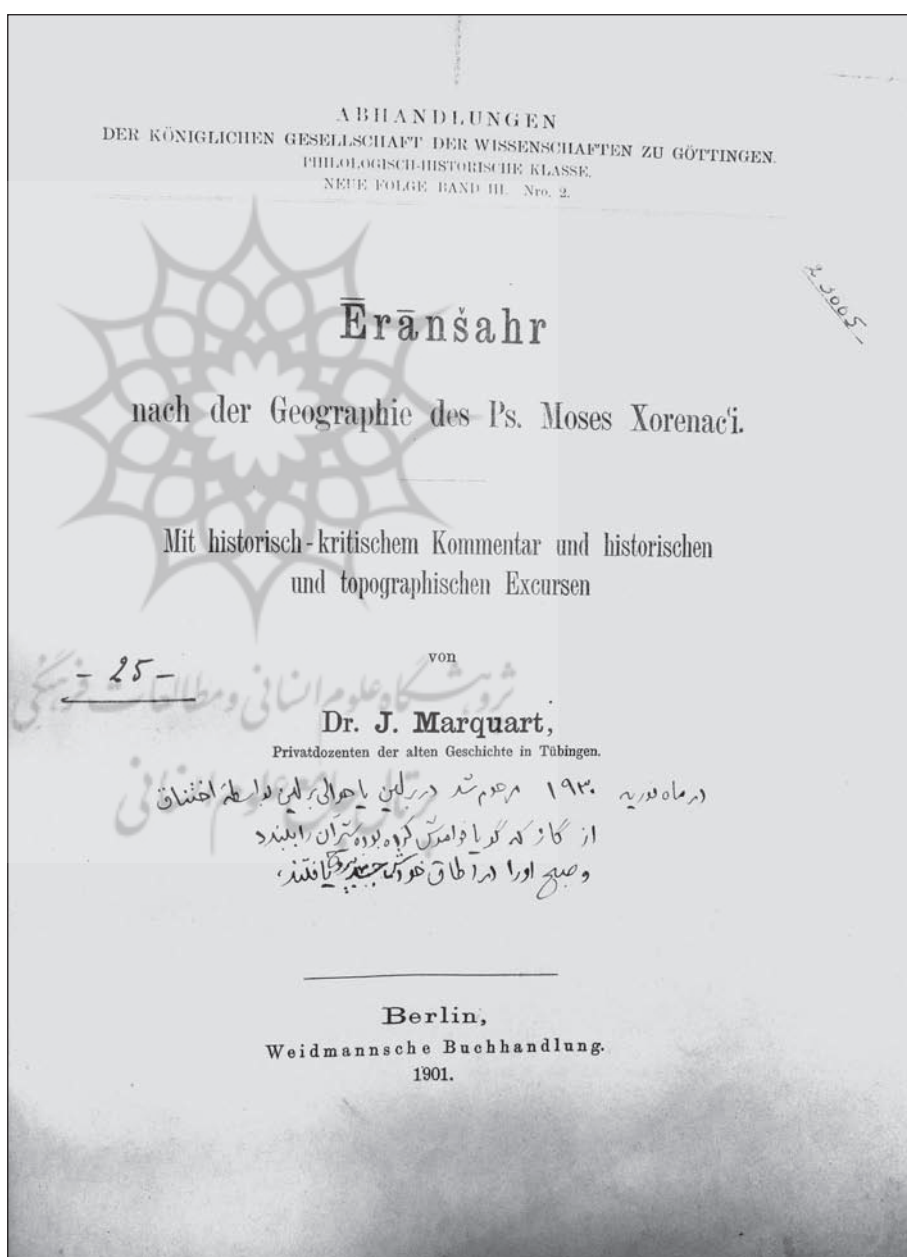
۵۵. اصل: کمتر ازینم [کذا، خطای مطبعه].

۵۶. ایوان مدائن، تسدیس قصیده خاقانی، صص ۱۸-۳۲.



۶. توضیح رجالی علامه قزوینی درباره درگذشت مارکوارت

علامه قزوینی، به مثابه یک رجالی جستجوگر، احوال معاصرین خویش را دنبال و در یادداشت‌ها و دفاتر خود، مطالب، بریده جراید و نکته‌های تراجم نگارانه بسیاری ثبت کرده است. او در آغاز برخی کتب چاپی ملکی خویش نیز، از این دست یادداشت‌ها دارد. برای نمونه، این یادداشت درباره درگذشت مارکوارت، در آغاز نسخه چاپی کتاب «ایران‌شهر» (برلین-۱۹۰۱م)، شاهکار کم نظیر مارکوارت در مطالعات شرق شناسی در عصر خود، به خط قزوینی دیده می‌شود: «در ماه فوریه ۱۹۳۰ مرحوم شد در برلین یا حوالی برلین بواسطه اختناق از گاز که گویا فراموش کرده بود شیران را ببندد، و صبح او را در اطاق خودش جسد بیروح یافتند»^{۵۷} (رک: تصویر).



۵۷. کتاب شماره ۷-۱۱-۲ در مخزن کتاب‌های قزوینی در دانشکده ادبیات تهران.

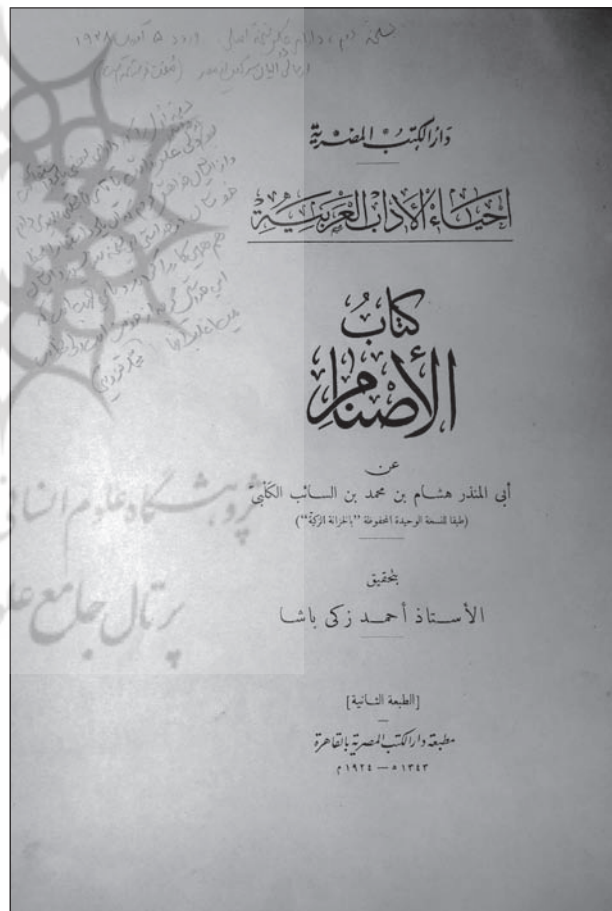
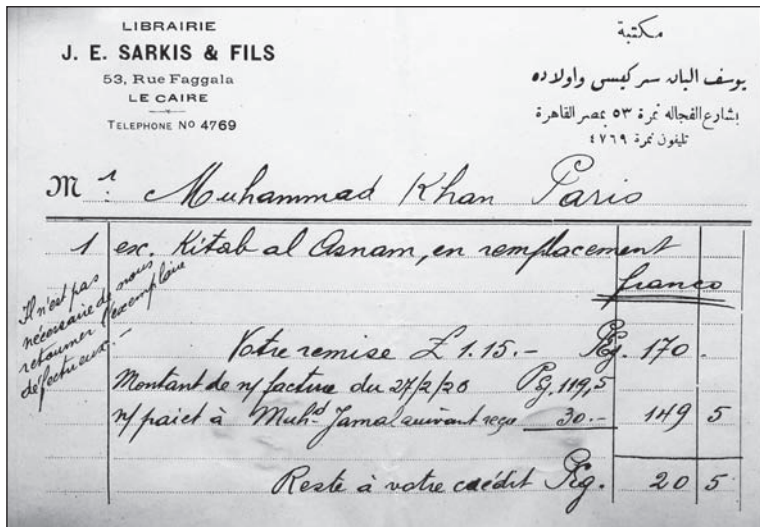
۷. استاد مینوی و دورانی با علامه قزوینی

می دانیم که مکاتبات استاد مجتبی مینوی با علامه قزوینی، زودتر از آن که مینوی در اروپا به دیدار علامه توفیق یابد، آغاز شده بود. هنگامی که او به اروپا رفت، مدتی با علامه آمد و شد داشت. در مقدمه فهرست چهار مجلدی مبسوطی هم که قزوینی برای کتاب های خویش تهیه کرد و در نهایت آن را در ۱۳۱۰ ش / ۱۹۳۱ م به پایان رسانید، و تصریح نمود که «قرب دوهزار مجلد کتاب یا رساله» (برخی حاوی چند عنوان که با هم چاپ شده یا با یکدیگر تجلید گردیده است) در ملک خویش دارد، به یاری مینوی در آغاز فهرست نویسی کتاب ها چنین اشاره کرد: «تمام شد بحمد الله و حسن توفیقه ترتیب جمیع

فهارس تفصیلی و اجمالی در سلخ محرم سنه ۱۳۵۰ هزار و سیصد و پنجاه هجری قمری؛ و ابتدا، اقدام در این کار در دو سال قبل در اواخر صفر سنه ۱۳۴۸ بهمت بلکه باصرار و ابرام دوست جوان فاضل من آقای میرزا مجتبی مینوی بود - شکر الله سعيه و متعنا بطول بقاءه - که خودشان داوطلبانه شروع کردند بترتیب دادن فهرستی برای کتابهای من، ولی بلافاصله پس از اتمام عمل یکی دو قفصه سفری بلندن شدند و این کار ناتمام ماند. بعدها برای اینکه زحمتی که ایشان کشیده بودند بی نتیجه نماند خود راقم سطور در فواصل مختلفه و فرص مختلسه فهرست بقیه قفصه ها را نیز متدرجاً بانجام رسانیدم و فهارس آن یکی دو قفصه ای را نیز که آقای مینوی ترتیب داده بودند بعدها برای اینکه همه اوراق به یک نهج و یک طرز و یک خط باشد عوض کرده به خط خودم بعلاوه بعضی تفصیلات و توضیحات نوشتم، زیرا که آقای مینوی بمجرد اسم کتاب و مجرد نمره اقتصار کرده بودند» (فهرست کتابخانه قزوینی، چاپ عکسی از نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران [زیر چاپ، انتشارات تک برگ]، ج ۱، صص ۱۹-۲۰)».

بی مناسبت نیست اگر یادداشت دیگری از آغاز یکی از کتاب های چاپی مجموعه قزوینی (محفوظ در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران) که به ارتباط مینوی جوان با قزوینی ناظر است، مورد بررسی قرار گیرد.

در نسخه چاپی کتاب الاصنام کلبی، تصحیح احمد زکی پاشا (الطبعة الثانية مطبعة دارالکتب المصرية بالقاهرة، ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۴ م)، این یادداشت در آغاز کتاب به خط قزوینی دیده می شود: «نسخه دوم، دارای دو عکس نسخه اصلی، ورود ۵ آوریل ۱۹۲۸ [= ۱۴ شوال ۱۳۴۶ ق]، ارسالی [یوسف] الیان سرکیس از



مصر (مفت فرستاده است)^{۵۸}. نسخه اول را که دارای بعضی یادداشتهای من بود در حواشی، ولی عکس نداشت، با آقای... مجتبی مینوی دادم و از ایشان خواهش کردم که آن یادداشتهای را بخط خودشان در حواشی این نسخه بنویسند و ایشان هم همین کار را کردند و باین جهت است که این حواشی گرچه از خود من است ولی بخط من نیست اغلب آنها- محمد قزوینی^{۵۹} (رک: تصویر). قبض خرید نسخه دوم کتاب نیز، در انتهای آن هنوز برجاست که در ادامه، عیناً چاپ می شود (رک: تصویر).

۸. ستایش دکتر قاسم غنی از کتابخانه سعید نفیسی در نامه‌ای به علامه قزوینی

در لابلای یکی از کتاب‌های گنجینه علامه قزوینی، نامه‌ای به خط دکتر قاسم غنی وجود دارد که توضیحی درباره یکی از مروادات کتابی بین ایشان در آن آمده است. این نامه را دکتر غنی، درباره امانت (عاریه) گرفتن کتاب روض الریاحین یافعی از سعید نفیسی، خطاب به علامه قزوینی نوشته و از کم نظیر بودن کتابخانه شخصی نفیسی در آن سخن گفته است. عین نامه، چنین است:

«دکتر قاسم غنی - ۲۶/۵/۱۳۲۲-۱۳۳] - خیابان شاهپور، تلفن: ۵۱۰۰.

تصدقت کردم. واقعاً همان طور که مکرر فرموده‌ای همین موضوع جمع‌آوری کتب مفیده از طرف آقای سعید نفیسی به تنهایی فضیلتی و امر باثوابی است. الآن که چهار و نیم بعد از ظهر است تلفون کردم آقای سعید نفیسی کتاب "روض الریاحین فی معرفة الصالحین" یافعی را دارند. فرستادم بگیرند و اینک تقدیم میشود. امروز صبح کتاب دیگری هم از بنده پرسیدید که عرض کردم ندارم. اسمش یادمانده. مقصود این است که اگر باز چیزی لازم است، باز محتمل است که ایشان داشته باشند و اگر موجود باشد، بگیرم و بفرستم. قاسم غنی، تصدقت» (رک: تصویر).

می‌دانیم که کتابخانه نفیسی از دهه سی به بعد از شهرتی بسزا برخوردار بود و چونان یکی از پایگاه‌های تهیه منابع نادر شناخته می‌شد و روزنامه‌ها و مجلات، درباره آن می‌نوشتند. اما این سند مربوط به به اوایل دهه بیست، و تقریباً شش سال پیش از درگذشت علامه قزوینی است که نشان دهنده اهمیت کم نظیر نفیسی به گردآوری منابع تحقیق و پژوهش برای خود و سایر پژوهشگران ایران در سال‌های دور است و براساس آن روشن می‌شود که علامه قزوینی، درباره این اقدام نفیسی (یعنی گردآوری کتب نادر)، بارها سخن رانده بوده است.^{۶۰}

۵۸. درباره کتاب‌های بسیاری که قزوینی از یوسف الیان سرکیس از مصر خریداری کرده، در مقدمه چاپ عکسی فهرست خودنوشت قزوینی برای کتاب‌های شخصی‌اش، اشاره‌ای کوتاه وجود دارد.

۵۹. نسخه چاپی کتاب الاضنام کلی، موجود در کتابخانه وقفی استاد مینوی بایستی از این منظر بررسی شود که آیا همان نسخه اول ملکی قزوینی بوده که آن را به مینوی بخشیده است؟

۶۰. درباره یکی از نامه‌های علامه قزوینی به سعید نفیسی، زمانی که قزوینی به تاریخ ۱۳۰۴ در پاریس اقامت داشته، و در آن درباره پاره‌ای مسائل روز و نگاه قزوینی به سلاطین گذشته ایران و پهلوی اول سخن رفته است، رک: «نامه محمد قزوینی به سعید نفیسی»، نادر مطلبی کاشانی، نگاه نو، شماره ۱۱۴، تابستان ۱۳۹۶، صص ۲۱۳-۲۱۹. نامه اخیر، براساس اصل دستنویست قزوینی، محفوظ در بخش اسناد کتابخانه مرکزی دانشگاه بازرگانی شده است.

۹. دیوان حافظ تصحیح شده علامه قزوینی در دانشکده ادبیات

یکی از مسائلی که شاید از ۱۳۲۰ تا اکنون، یا به تعبیر دقیق‌تر تا شهریور ۱۳۹۷، پوشیده مانده بود، آگاهی از محل نگهداری نسخه‌ای از دیوان حافظ است که علامه قزوینی آن را برای کتابت / خوشنویسی به حسن زرین خط سپرد. از کسانی که در این باره جستجوی درخوری کردند، استاد سلیم نیساری است که در دهه شصت، به گنجینه کتب چاپی علامه قزوینی در «مخزن نفایس» دانشکده ادبیات مراجعه و تلاش کرد به اصل دیوان حافظی که علامه قزوینی آن را تصحیح و به زرین خط سپرده بود دست یابد. عین توضیح ایشان در این باره چنین است:

«در مقدمه مبسوط شادروان قزوینی خوانده بودم که او باتفاق دکتر قاسم غنی متن چاپ ۱۳۰۶ خلخال را با نسخه خطی مقابله کرده و همه موارد اختلاف را با مرکب سرخ در حاشیه یک مجلد از همان چاپ نوشته بوند. پس از آنکه اطلاع یافتم که کتابهای قزوینی به کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اهدا شده است به آن کتابخانه مراجعه کردم و امیدوار بودم که اگران مجلد یادشده از چاپ خلخال را در آن کتابخانه به دست بیاورم اطلاع از محتوای ضبط نسخه خطی مورخ ۸۲۷ دشوار نخواهد بود. در برگردان کارتهای کتابهای اهدائی قزوینی در کتابخانه دانشکده ادبیات شماره چاپهای مختلف دیوان حافظ را یادداشت کردم. رویهم ده جلد بود و شماره کتاب چاپ خلخال XVA ۲۱ بود. کتابهای اهدائی علامه فقید در کتابخانه دانشکده ادبیات در قسمتی از اطاق پشت مخزن اصلی نگهداری میشود. پس از آنکه معلوم شد کتاب در جای خود نیست برای اطمینان خاطر به داخل مخزن رفتم. همه نسخه‌های چاپی مورد استفاده آن محقق ارجمند در قفسه‌ها موجود بود بااستثنای همین کتاب مورد نیاز. چندین بار دیگر هم به آن کتابخانه مراجعه کردم و به کمک کتابداران قفسه‌های دیگر را هم از نظر گذراندم ولی از همه این تقلاها نتیجه‌ئی حاصل نشد»^{۶۱}.

این دیوان که تا آن زمان مفقود بود، همان است که قزوینی درباره آن در مقدمه تصحیح حافظ سخن گفته است:

«... در نتیجه بعضی عللی که خود آقای خلخال در ص ۳ از "حافظ نامه" که اخیراً انتشار داده‌اند با کمال صداقت و درستکاری بآن اعتراف کرده‌اند متن چاپی ایشان با اصل نسخه خطی ایشان که اساس همان طبع است اختلاف فاحش پیدا کرده است، و اینجانب با دوست دانشمند خود آقای دکتر قاسم غنی نستخین مزبور را (یعنی متن چاپی و نسخه اصل خطی ایشان را) با کمال دقت چهار مرتبه متوالی با یکدیگر مقابله کردیم و اختلافات بین نسخه خطی و چاپی را با مرکب سرخ در حاشیه متن چاپی ثبت کردیم و سپس این اختلافات را شمرده، دیدیم که کمابیش قریب چهارصد مورد مابین نستخین خطی و چاپی اختلاف روی داده است و متن چاپی در جمیع این موارد بکلی کلمه دیگری یا تعبیر دیگری یا جمله دیگری دارد غیر آنچه در اصل خطی مسطور است [پانویس قزوینی: جمیع این اغلاط را ما در این چاپ حاضر خود بدون استثنا تصحیح کرده‌ایم، خواننده مسبوق باشد] و در جمیع این موارد تقریباً بدون استثنا صحیح یا اصح همانست که در نسخه خطی ایشان

۶۱. مقدمه‌ئی بر تدوین غزلهای حافظ، صص ۹۶-۹۷.

مرفوم است و آنچه در متن چاپی چاپ شده یا بکلی خطای فاحش است یا مأخوذ از نسخ جدیدی متأخره است که ظاهراً کاتب ایشان که از روی نسخه خطی برای فرستادن بمطبعه رونویس می‌کرده غالباً بلا اراده و من حیث لایشعر از روی حافظه خود (چون اغلب ایرانیان غالب اشعار حافظ را از بر دارند) روی کاغذ می‌آورده است نه از روی نسخه خطی ایشان، و در هر صورت از مجموع علل و اسباب مذکوره بدبختانه این نتیجه بعمل آمده که این همه اغلاط و اشتباهات خارج از حد تناسب در نسخه چاپی ایشان روی داده و خوانندگان را از نتیجه زحمات چندین ساله ایشان تا درجه [=درجه‌ای] محروم ساخته و حق این نسخه نفیس کما ینبغی ادا نشده است. از جمله این اغلاط قسمت مهمی را (قریب صد و ده غلط را) خود آقای خلخالی در غلطنامه [=غلطنامه‌ای] که در آخر چاپ خودشان افزوده‌اند تصحیح کرده‌اند ولی جزء اعظم آن همچنان تصحیح ناکرده باقی است...»^{۶۲}.

مسیر درست انتخاب شده بود که در میان کتاب‌های ملکی قزوینی، بایستی نسخه چاپی‌ای را دنبال کرد که نتیجه چهار بار مقابله متن چاپی با نسخه خطی کهن خلخالی (مورخ ۸۲۷ق)، با مرگب سرخ، در حواشی آن ثبت شده باشد. دکتر نیسانی با توجه به این که بعد از چند دهه، دوباره توانسته بود اصل دستنویس خلخالی را از نزدیک و بدون واسطه بررسی کند، تلاش کرد نشان دهد شمار زیادی خطا که در چاپ خود قزوینی - غنی روی داده، چه منشأ و سببی داشته است. به همین خاطر، لازم بود تمامی اسناد را مرحله به مرحله بازبینی کند؛ و آن نسخه چاپ خلخالی که علامه قزوینی با یاری دکتر غنی، آن را با اصل نسخه خطی مقایسه کرده بود، می‌توانست نقش سرنوشت‌سازی در این مسیر ایفا نماید. زیرا اگر اغلاط موجود در چاپ قزوینی - غنی، در آن نسخه اصلاح شده نیز موجود می‌بود، نهایتاً انسان را از این نتیجه‌گیری ناگزیر می‌کرد که لابد این دو مصحح و محقق بزرگ نیز دچار سهو شده و همان ضبط مشهور ذهنی خویش را، به سبب انس و مداومت با ضبط‌های مشهور عمومی شده، در پاره‌ای موارد به دیوان حافظ وارد کرده‌اند.

پرسش دیگری اینجا به ذهن خطور می‌کند و آن این است که علامه قزوینی و دکتر غنی، پس از اتمام مقایسه و مقابله نسخه چاپی خلخالی با نسخه خطی خلخالی (مورخ ۸۲۷ق) - که برای آن اعتبار زیادی قائل بوده و آن را به منزله نفیس‌ترین نسخه خطی دیوان حافظ در روزگار خویش می‌شناخته‌اند - و بعد از آن که به سهوها و خطاهای چاپی تصحیح خلخالی پی برده‌اند، در نهایت چگونه دیوان تصحیح شده خویش را به کاتب مشهورشان، «حسن زرین خط» سپرده‌اند تا آن را برای چاپ، خوشنویسی کند؟ به عبارت دیگر، آیا آن‌ها دوباره دیوان را از ابتدا تا انتها، به خط یکی از طرفین، یا هر دو، پاکنویس کرده‌اند (به بیاض آورده‌اند) تا بتوانند همه اصلاحات، توضیحات پانویس‌ها و سایر موارد ضروری را در آن پاکنویس مرفوم کنند؟

پاسخ آن است که علامه قزوینی، در واقع نسخه خطی کهن دیوان حافظ متعلق به مرحوم خلخالی را، به سبب اعتبار بسیاری که پس از مقایسه آن با چندین نسخه خطی شناخته شده در عهد خویش برای آن قائل شده بود، به عنوان نسخه اساس نسبی برگزید. پس چنان تشخیص داد که همان نسخه چاپی خلخالی را که چهار مرتبه آن را با یاری دکتر غنی، با نسخه خطی مورخ ۸۲۷ق مقابله کرده بود، به شکل تصحیح نهایی در آورد و سایر اصلاحات و تغییر و تصرف‌های متنی را بر صفحات همان کتاب اعمال نماید، سپس آن را به زرین خط بسپارد تا وی نیز آن را برای چاپی نفیس مهیا سازد. گویا قزوینی - که اغلب آثار خویش را در فرنگ، به شیوه چاپ سربی منتشر کرده بود - با دیدن مشکلات آثار چاپ سربی شده در ایران در آن عهد، یا شاید هم به پیشنهاد فروغی یا خود وزارت معارف برای نشر اثر به شیوه خوشنویسی شده

۶۲. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، صص «ند» و «نه».

و هنری، و یا حتی به هر دو دلیل، به این تصمیم رسید که کتاب را در نهایت به شکل خوشنویسی شده منتشر نماید و از خیر چاپ سربی بگذرد. او که نسخه خلخالی مورخ ۸۲۷ق را، در عین داشتن برخی خطاهای فاحش، بهترین نسخه دیوان حافظ موجود عهد خویش می‌دید، در نهایت بر آن شد که نتایج همان مقابله دونفری با دکتر غنی را که این بار با سایر اصلاحات نهایی همراه شده بود، به زرین خط تحویل دهد. اما برای این کار، حتماً لازم بود پانویس‌ها و نیز مقدمه و فهرست غزل‌ها و سایر ملزومات، به کتاب اضافه شود. این مسأله نیز، به راحتی قابل حل بود. زیرا زرین خط، کاتب فهیم و فاضلی بود که در چاپ چند اثر فاخر در روزگار خویش، با فروغی همکاری داشت و می‌توان گفت که بهترین انتخاب و گزینه برای چنین کاری شناخته می‌شد.^{۶۳} او می‌توانست کاغذهای مربوط به پانویس‌ها و سایر توضیحات را از قزوینی جداگانه دریافت و در جای خویش کتابت کند.^{۶۴}

خوشبختانه طی فهرست‌نویسی مجدد کتب فهرست نشده مخزن نفیس دانشکده ادبیات تهران توسط عزیزان بخش «ثبت اطلاعات و فهرست‌نگاری» کتابخانه، دیوان حافظ گمشده، اواخر شهریور ۱۳۹۷ یافت شد. این دیوان - که همان دیوان چاپی خلخالی است که علامه قزوینی و دکتر غنی آن را طی چهار بار مقابله متوالی، از خطاهای عاری کرده بودند و شامل اصلاحات نهایی آن‌ها نیز هست - اینک به صورت تکثیرشده (چاپ نفیس)، یک نسخه در همان مخزن نفیس و یک نسخه نیز برای مراجعه محققین در تالار «پژوهش» کتابخانه دانشکده در دسترس است و به صورت فایل دیجیتال نیز، در کانال کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، در دسترس همه علاقه‌مندان قرار دارد. این سند ارزشمند، نشان داد که علامه قزوینی، حتی حواشی و توضیحات پانویس‌ها را نیز، جداگانه به زرین خط نسپرد تا در جای خویش و در موضع مناسب خود آن‌ها را وارد کند. بلکه در همان فضای خالی دیوان حافظی که آن را با دکتر غنی مقابله کرده بود، توضیحاتی را ثبت کرد و در چند موضع نیز، برای مرحوم زرین خط یادداشت‌هایی گذارد که کار او بدون اشکال پیش برود. در موارد چندی نیز که توضیحات، از فضای سفید اطراف کتاب بیشتر بود، با چسباندن کاغذ و ورقه‌هایی، فضای لازم را ایجاد کرد. هوشمندی و دقت نظر دکتر نیسانی از این حدس ایشان بیشتر آشکار می‌شود:

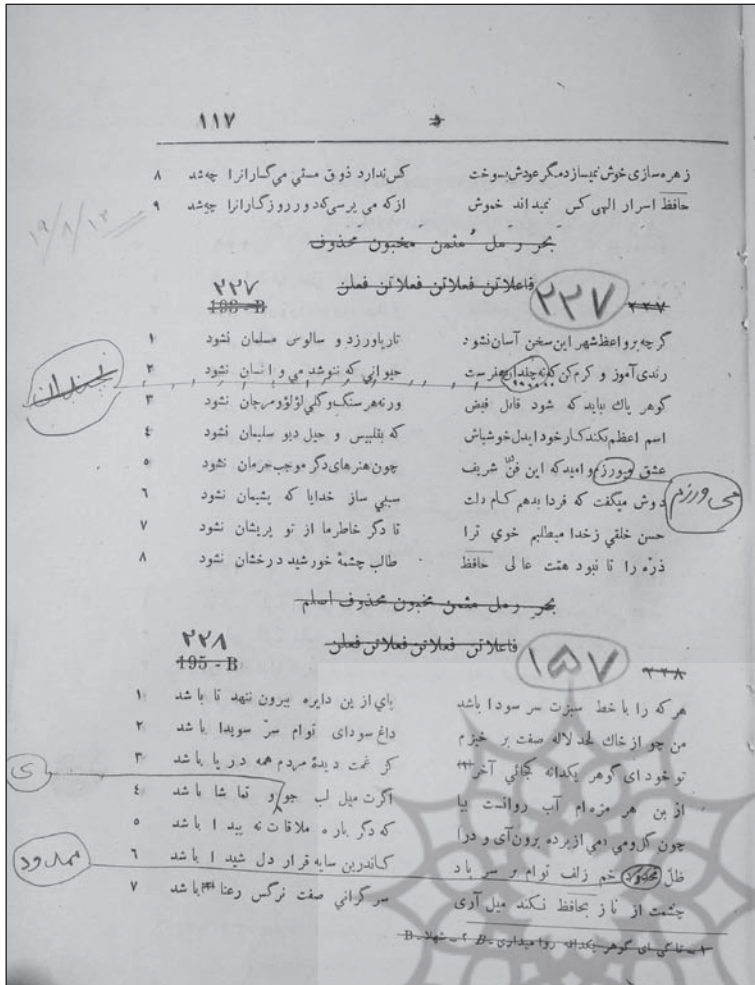
«گمانم این است که پس از آنکه علامه قزوینی و دکتر غنی تصمیم گرفتند که نسخه خطی خ را اساس طبع خود قرار دهند از چاپ خلخالی بمنزله رونویسی که لازم بود از نسخه خطی تهیه شود استفاده کردند [پانویس: در سال ۱۳۱۸ هنوز امکانات فتوکپی و زیراکس برای تهیه رونوشت وجود نداشت]. برای اطمینان از اینکه متنی کامل و برابر با اصل نسخه خطی در اختیار داشته باشند دو متن چاپی و خطی خلخالی را مقابله کردند. این حدس که مرحوم زرین خط دست‌نویس متن چاپ قزوینی را از روی چاپ خلخالی (البته پس از اصلاحاتی که به عمل آمده بود) فراهم ساخته است با ملاحظه فرایینی مانند املائی "دوست‌تر، دوست دارم، مران دل" و نظایر آن، که با چاپ خلخالی مطابق و با املائی نسخه خطی مغایر است، تقویت می‌گردد».^{۶۵}

اما باز نکته مهمی پنهان مانده است؛ و این همان چیزی است که دکتر نیسانی به دنبال آن بود. حقیقتاً آیا این همه اختلافی که بین چاپ علامه قزوینی - دکتر غنی با نسخه خلخالی وجود دارد، آگاهانه بوده و قزوینی، به سبب اجتهاد خویش شمار زیادی را ذکر نکرده است؟ می‌دانیم که قزوینی، شماری از خطاهای

۶۳. زرین خط علاوه بر این که خوشنویس شناخته شده‌ای بود، پیش‌تر با اشعار حافظ نیز انسی داشت. او «زبدۀ دیوان حافظ» یا همان «اشعار برگزیده از دیوان خواجه حافظ شیرازی» را که محمدعلی فروغی، ابوالحسن فروغی و نصرالله تقوی مشترکاً فراهم کرده بودند، به خط خویش نگاشت که در طهران به سال ۱۳۱۸ منتشر شد (خطاطات محمدعلی فروغی، ص پنجاه و شش. برای برخی اشارات مربوط به جلسات وی با فروغی درباره حافظ، رک: صص ۴۸۲، ۵۱۸، ۵۹۸؛ برای سایر دیدارها، رک: صص ۴۸۵، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۱۶، ۵۶۹، ۶۱۷).

۶۴. از این میان، سرنوشت مقدمه علامه قزوینی که به خط خویش نوشته بود، روشن نیست. زیرا دیوان یافت شده، مقدمه و فهرست غزل‌ها را ندارد.

۶۵. مقدمه‌ئی بر تدوین غزل‌های حافظ، ص ۱۳۵.



نسخه اساس نسبی خویش، یعنی همان نسخه «خ» [=خلخالی] مورخ ۸۲۷ق، را در پانویس‌ها تذکر داده است. شماری را هم، لابد به سبب تشخیص نوعی اجتهاد برای خویش به عنوان مصحح - که حقیقتاً چنان اجتهادی را داشت - لازم به ذکر ندیده است. اما برخی موارد، از جنسی دیگر است. یعنی گویا خطا، ناشی از سهواست. در عین تکراری شدن مثال، به سبب نقل مکرر در دهه‌های اخیر، چاره‌ای نیست جز اشاره به بیت مشهور حافظ: «اسم اعظم بکنند کار خود ای دل خوش باش - که بتلیس و حیله دیوسلیمان / مسلمان (؟) نشود». نیساری، نشان داد که علامه قزوینی، اگر همان قزوینی‌ای است که عهد ذهنی خویش را درباره این بیت، سال‌ها پیش در یک چاپ سنگی ملکی خویش (چاپ اولیا سمیع) ثبت کرد^{۶۶}، یحتمل ضبط «دیوسلیمان نشود» را برمی‌گزید. در نسخه خطی خلخالی مورخ ۸۲۷ق نیز، این بیت به شکل «دیو سلیمان نشود» ثبت شده است^{۶۷}. خلخالی هم در چاپ خود «سلیمان» ضبط کرده بود^{۶۸}. اما شاید علامه قزوینی و دکتر غنی، طی مباحثات بعدی خود، این ضبط را خطا انگاشته و «دیومسلیمان

نشود» را به جای آن قرار داده‌اند. وجود نسخه دیوان اصلاح شده قزوینی - غنی در دانشکده ادبیات که به زرین خط سپرده شده، تردیدها را برطرف می‌کند. این دیوان نیز «دیوسلیمان نشود» دارد و به جای واژه «سلیمان»، واژه دیگری با مرکب قرمز ثبت نشده است (رک: تصویر این صفحه از دیوان موجود در مخزن نفایس دانشکده ادبیات). پس خطایی این چنینی، از سوی زرین خط بوده که سهواً وارد این دیوان شده و بعدها، کسی چون خانلری - که به اصل نسخه خلخالی دسترسی نداشت و دیوان چاپی قزوینی - غنی را، نماینده و منعکس‌کننده نسبی ضبطهای آن نسخه می‌دانست - بر آن شد که «دیومسلیمان نشود» را برگزیند و آن را به عنوان ضبط صحیح وارد تصحیح خویش کند^{۶۹}.

این که لازم بود قزوینی دوباره کار خوشنویسی شده زرین خط را از نظر تیزبین خویش بگذراند، گویا مطلب بحقی است که به هر حال، انجام نشده و غلطنامه پایان دیوان چاپی قزوینی - غنی نیز، مختصرتر از آن است که تمامی خطاهای زرین خط را نشان دهد. لازم است کسی از علاقه‌مندان به مطالعات حافظ، این نسخه اصلاح شده به خط قزوینی را، با دیوان چاپی تصحیح قزوینی - غنی به دقت مقایسه کند. نکاتی که در باب بیت مورد بحث مجال طرح یافت، بخشی از مقدماتش حاوی مطلب تازه‌ای نیست و بارها پژوهشگرانی به آن پرداخته‌اند. اما از بیان مثالی برای نشان دادن ارزش این سند چاره‌ای نبود.

۶۶. همان، ص ۲۴۲.

۶۷. همان، ص ۲۴۲؛ دیوان حافظ شیرازی، عکس و تصویر عین متن و تذهیب نسخه خطی بسیار نفیس و مشهور مورخ ۸۲۷ خلخالی، ص ۱۹۸.

۶۸. دیوان خواجه حافظ شیرازی، با اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، ص ۱۱۷.

۶۹. دیوان حافظ

۱. ایوان مدائن، تسدیس قصیده خاقانی، بقلم چند نفر از فضلا و شعرای ایران، چاپخانه ایرانشهر، ۱۳۴۳، شماره ۵ از انتشارات ایرانشهر.
۲. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی، تصحیح نجیب مایل هروی - علی اکبر الهی خراسانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۵، ج ۳.
۳. خاطرات محمدعلی فروغی، به همراه یادداشت‌های روزانه از سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۰، به خواستاری ایرج افشار، به کوشش محمد افشین‌وفایی - پژمان فروزبخش، تهران، سخن، ۱۳۹۶.
۴. «دانش، حسین»، گروه زبان و ادبیات [بنیاد دانشنامه جهان اسلام]، دانشنامه جهان اسلام، زیرنظر: غلامعلی حداد عادل، معاون علمی: حسن طارمی راد، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۱، ج ۱۷، صص ۷۶-۷۸.
۵. «دانش پدram»، جواد شریفی، دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۶ (ادب فارسی در آنتولوژی و بالکان)، صص ۳۷۳-۳۷۵.
۶. «دستنویسی اصیل از تاج التراجم»، سیدمحمد عمادی حائری، گزارش میراث، دوره ۲، س ۴، مرداد-شهریور ۱۳۸۹، پیاپی ۴۰، صص ۲۳-۲۵.
۷. «دیوان اسماعیل بن بابا قزوینی»، به کوشش امینه محلاتی، در: متون ایرانی، به کوشش جواد بشری، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۱، صص ۲۶۵-۲۸۹.
۸. دیوان انوری، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، ج ۲.
۹. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، تهران، خوارزمی، ج ۱، چاپ سوم: با آخرین تجدیدنظرهای شادروان دکتر خانلری در متن قبل از درگذشت؛ ج ۲، چاپ دوم، آذر ۱۳۷۵.
۱۰. دیوان حافظ شیرازی، عکس و تصویر عین متن و تذهیب نسخه خطی بسیار نفیس و مشهور مؤرخ ۸۲۷ خلخال، با اهتمام شمس‌الدین خلخال، چاپ اول، بهار ۱۳۶۹، مرکز پخش: انتشارات علمی.
۱۱. دیوان خواجه حافظ شیرازی، که از روی نسخه خطی مؤرخ بسال ۸۲۷ هجری قمری نقل شده است، با اهتمام سیدعبد الرحیم خلخال، طهران، کتابخانه کاوه، مطبوعه برادران باقرزاده، آبان ماه ۱۳۰۶.
۱۲. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، با اهتمام محمد قزوینی - دکتر قاسم غنی، طهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰.
۱۳. دیوان عتیقی، جلال‌الدین عتیقی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه فاتح استانبول، تاریخ کتابت: ۷۴۳ ق، به کوشش نصرالله پورجوادی - سعید کریمی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۱۴. دیوان قطران تبریزی، از روی نسخه تصحیح‌شده مرحوم محمد نجوانی، تهران، ققنوس، ۱۳۶۲.
۱۵. فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا، محمدتقی دانش‌پژوه - بهاء‌الدین علمی انواری، تهران، بی‌جا، ۲۵۳۵ [تاریخ ثبت شده در آرم بالای جلد]، ج ۱.
۱۶. همان، سید محمود مرعشی، با همکاری میرمحمد موسوی، قم، کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۹۲، ج ۴۲.
۱۷. کلیات عراقی، با مقدمه و تصحیح و مقابله هجده نسخه و فهرست بکوشش سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنائی، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.
۱۸. لباب الالباب، محمد عوفی، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل بکوشش سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی ابن‌سینا - کتابخانه حاج‌علی علمی، ۱۳۳۵.
۱۹. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامی، ج ۲.
۲۰. مجموعه آثار حسام‌الدین خوبی، حسام‌الدین حسن بن عبدالؤمن خوبی، مقدمه، تصحیح و تحقیق: صغری عباس‌زاده، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹.
۲۱. «مجموعه یحیی بن سعدالدین مورخ ۷۴۴ ق (طرح معرفی دستنویس‌های نفیس فارسی در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی - ۲)»، جواد بشری، میراث شهاب، س ۱۸، ش ۱، بهار ۱۳۹۱، پیاپی ۶۷، صص ۳-۳۵.
۲۲. مداین خرابه‌لری، بر منظومه تاریخی: حسین دانش‌یک، بر مقدمه تاریخی: فیلسوف رضا توفیق‌یک، [استانبول]، جمعی کتابخانه‌سی، مطبوعه خیریه و شرکاسی، ۱۹۱۲ [تاریخ مقدمه]، ۳۷ صفحه.
۲۳. مقدمه‌ئی بر تدوین غزل‌های حافظ، دکتر سلیم نیساری، دانشگاه شیراز، کنگره بین‌المللی بزرگداشت حافظ، چاپ اول، آبان ۱۳۶۷، مرکز پخش: انتشارات علمی.
۲۴. نثقه المصنوع، شهاب‌الدین محمد زیدری نسوی، تصحیح و توضیح: دکتر امیرحسن یزدگردی، تهران، تهران، چاپ دوم، نشر ویراستار، ۱۳۷۰.
۲۵. «نقد و معرفی نسخه برگردان دیوان جلال‌الدین عتیقی»، جواد بشری، نامه بهارستان، س ۱۱، ۱۳۸۹، پیاپی ۱۶، صص ۲۸۳-۲۸۶.

26. "Dāneš, Ḥosayn", Peter J. Chelkowski, Encyclopedia Iranica, ed. by Ehsan Yarshater, Mazda Publisher, 1993, vol. 6, p. 649.

27. Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Library, by Charles Rieu, London, printed by order of the Trustees, 1895.

28. The Chester Beatty Library, A Catalogue of the Persian Manuscripts and Miniatures, by A. J. Arberry- M. Minovi, the late E. Blochet, ed. by J. V. S. Wilkinson, Dublin, Hodges Figgis & Co. LTD. 1959, vol.1.